

الكَوَى جَهَّادُ فَاطِمَةَ نَقْشُهُ رَأَى جَبْهَهُ مُقَاوَمَاتِ



حُجَّتُ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ مُحَمَّدُ رِضَا عَابِدِيْنِي

هَيَاتُ مِيثَاقِ بَا شَهْدَا | ٢١ إِلَى ٢٥ آيَانُ مَاہِ ١٤٠٣

٩ إِلَى ١٣ جَمَادِي الْأُولَى ١٤٤٦ هِجْرِي قَمَرِي



الكويت جہناد فاطمہ نقشہ راہ جہدہ مقاومت



تقریر بیانات

حُجَّتُ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ مُحَمَّدٌ رُضَا غَايِدِينِي

ہیأت میثاق با شہدا | ۲۱ إلى ۲۵ آبان ماہ ۱۴۰۳

۹ إلى ۱۳ جمادی الأولى ۱۴۴۶ هجرى قمرى

فهرست

۷	جلسه اول
۸	ارزش و اهمیت مجالس اهل بیت علیهم السلام
۹	آثار باور به محل زیارت بودن مجلس اهل بیت علیهم السلام
۱۳	تبیین موضوع: رُئیون و امیدآفرینی
۱۴	تفسیر آیات مرتبط با رُئیون: نقش انبیا و حلقه‌های مؤمنین
۱۵	ویژگی‌ها و مفهوم رُئیون
۱۷	راهکارها برای ایجاد ارتباط رُئیونی
۱۹	اهمیت روابط اجتماعی در سلامت جامعه
۲۰	نمونه‌ای از تاثیر روابط اجتماعی
۲۱	جمع‌بندی: نقش رُئیون در نظام فرهنگی و اجتماعی
۲۷	جلسه دوم
۲۸	تجدید عهد در مجالس اهل بیت علیهم السلام
۳۱	ارتباطات اجتماعی و افزایش ظرفیت جامعه
۳۳	ایجاد حلقه‌های رُئیون در تاریخ انبیا
۳۵	یک مثال از تاثیر محبت و روابط خُبی
۳۷	عدم باور، سبب محرومیت‌های ما
۴۰	اهمیت ساختن ارتباطات ولایی در اسلام
۴۷	جلسه سوم
۴۸	تراحیمات و موانع در مسیر تکامل
۴۹	موانع، عامل رشد و قوی شدن انسان
۵۰	اعطای قدرت غلبه بر موانع

۵۳	داستان ابتلای حضرت ایوب علیه السلام
۵۶	موانع آخرالزمانی، آماده‌سازی برای ظهور
۵۷	سه مرحله وهن، ضعف و تسلیم
۵۹	امید در برابر وهن و رمز پیروزی
۶۳	حفاظت از جامعه در برابر دچار شدن به وهن
۶۹	جلسه چهارم
۷۰	ابتلائات شدیدتر، قدرت و رشد بیشتر
۷۰	جنگ ادراکی آخرالزمان و نقش رئیون
۷۲	حفظ امید، گلوگاه جنگ ادراکی
۷۳	نقش قیام حضرت زهرا علیها السلام در جنگ ادراکی
۷۴	ایجاد امید، جهاد امروز
۷۵	جنگ ادراکی در زمان حضرت موسی علیه السلام
۷۸	بیان سنت ابتلاء در قرآن
۷۹	دست خدا در کار است!
۸۲	نقش منافقان و وظیفه رئیون
۸۷	جلسه پنجم
۸۸	خلاصه جلسات گذشته
۸۹	رئیون، سپر بلای جامعه
۹۱	وعده امیدبخش فرج
۹۲	دوران غیبت، دوران رشد مؤمنین
۹۴	امکان وقوع ناگهانی فرج
۹۶	ارتباط با امام معصوم علیه السلام در دوره غیبت
۹۹	شرط رسیدن به مرتبه ظهور





جلد کے اول

ارزش و اهمیت مجالس اهل بیت علیهم‌السلام

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی خَیْرِ الْأَنْبِیَاءِ وَ الْمُرْسَلِیْنَ،
حَبِیْبُنَا وَ حَبِیْبِ اِلٰهِ الْعَالَمِیْنَ اَبِی الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام وَ عَلٰی اٰلِهِ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ
الْمَغْضُوْمِیْنَ الْمَكْرُوْمِیْنَ وَ اَللَّغْنُ الدَّائِمُ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اُجْمَعِیْنَ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ.
اَللّٰهُمَّ كُنْ لَوْلَیْكَ الْخَجَّةُ بِنِ الْخَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَیْهِ وَ عَلٰی اَبَائِهِ فِی هَذِهِ
السَّاعَةِ وَ فِی كُلِّ سَاعَةٍ وَلَیَّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِیْلًا وَ عِیْنًا حَتّٰی تُسَكِّنَهُ
اَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِیْهَا طَوِیْلًا.

ایام متعلق به حضرت زهرا علیها‌السلام است. ابتدا نکته‌ای را در رابطه با مجالس حضرات
عرض می‌کنم. این نکته مانند ذکر است. تکرارش محل و ممل نیست، بلکه مانند
برخی اذکار است که انسان باید دائماً آنها را تکرار کند. توجه به مجالس اهل بیت علیهم‌السلام
مانند زیارت حضرات است. یعنی هر جا که مجلسی برای حضرات شکل می‌گیرد، به
تعبیر روایات ما، آن مجلس زیارت حضرت است و همان‌گونه که زیارت ادابی دارد،
نیازمند توجهاتی است، انسان باید برای زیارت آمادگی پیدا کند و مقدمات آن را رعایت
کند، باید به ورود به مجالس حضرات این‌طور نگاه کنیم.

از هر جایی که قصد می‌کنید حرکت کنید، باید بدانید مسیر مانند مسیر زیارت
است و هر قدمی که برمی‌دارید، طبق آنچه که در روایات آمده، موجب بالا رفتن درجه
و پاک شدن سیئه است. همچنین مطابق چیزی که خداوند تعالی فرموده، خود این
قدم‌ها حسنه است.

بدانیم که هر قدمی که برمی‌داریم، عبادت است. اگر این معنی را متوجه
شدیم، حتی حال قدم برداشتن ما متفاوت خواهد شد. وقتی در جذبه فاطمی قرار
گرفتیم، هر نکته‌ای که به ما می‌رسد و هر حادثه‌ای که برابمان پیش می‌آید، یک
خبر ویژه و پیام خاص برای ما دارد. یعنی دیگر یک حادثه عادی نیست؛ مانند وقتی
که در حرم قرار می‌گیریم یا در حالت احرام قرار داریم، در آنجا هر چیزی یک پیام
ویژه دارد. با وجود اینکه همیشه هر چیزی پیامی برای انسان دارد، در آن ایام و آن

موقعیت‌ها همه چیز پیام ویژه برای ما دارد. لذا با توجه به این نکات و رعایت این نکات، بهره‌مندی ما بیشتر می‌شود.

آثار باور به محل زیارت بودن مجالس اهل بیت علیهم‌السلام

مرحوم آیت‌الله بهجت مکرراً می‌فرمودند: محرومیت‌های ما ناشی از عدم باورهای ماست. ما این حرف‌ها را باور نمی‌کنیم. آنها را شوخی می‌گیریم و احساس می‌کنیم که حضرات خواسته‌اند چیزی بگویند که دل ما خوش شود. در واقع اگر این حرف‌ها را واقعاً باور کنیم، باید بر مبنای آنها عمل کنیم. اگر باور کنیم که مجالس اهل بیت زیارت حضرات است، حتی نوع نشستن ما در محضر حضرات عوض خواهد شد و می‌فرماید اگر همین نوع نشستن را رعایت کنیم، بهره‌مندی ما بیشتر خواهد شد.

در اینجا، سخنران و مداح فرع مسئله‌اند. اصل مطلب حضور در مجلس حضرات است که آنجا زیارت حضرت است. مداح و سخنران نیز خود زائر هستند. اما خود این اجتماع بهانه خوبی است که ما روایات اهل بیت علیهم‌السلام و آیات قرآن را بخوانیم تا دل‌هایمان برای این زیارت آماده‌تر شود.

اگر باور کردیم که مجالس حضرات زیارت حضرات است و به ما گفتند که الان یک وقت ملاقات خاص با حضرت زهرا علیها‌السلام داریم، آیا به همین سادگی به مجلس وارد می‌شویم یا حالمان در مراقبه بسیار متفاوت می‌شود؟ باید دقت کنیم که نتیجه‌ای که می‌گیریم به اندازه مقدار باوری است که داریم.

اگر انسان چشمش باز شود و ببیند همین مجلسی که به آن وارد شده در حضور و محضر اهل بیت علیهم‌السلام بوده و حضرات معصومین علیهم‌السلام در مجلس حضور داشته‌اند، اما او توجه نداشته و حتی به حضرات نگاه هم نکرده، چقدر حسرت خواهد داشت! زیرا وجود حضرات تابع شرایط زمان و مکان نیست و آنها می‌توانند در همه جا حاضر باشند. به همین خاطر منافاتی ندارد که حضرات در همه مجالسی که برای ایشان برپا می‌شود حضور داشته‌باشند. سعه وجودی ایشان به نحوی است که می‌توانند

در همه مجالس به صورت همزمان حاضر باشند و حضور در هیچ مجلسی از حاضر شدن در مجلس دیگر ایشان را باز نمی‌دارد.

جنگ صفین یکی از طولانی‌ترین جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام است. در این جنگ شب سختی بود که در آن حتی فرصت پیاده شدن از اسب برای نماز خواندن وجود نداشت و به آن لیلۃ الحریر می‌گفتند. در آن شب، حضرت تشنه می‌شوند و به محمد بن حنفیه می‌گویند برایشان آب بیاورد. محمد بن حنفیه می‌رود و ظرفی می‌آورد که وقتی حضرت می‌نوشند، می‌فرمایند: «این شیر و عسل بود و عسل آن هم از محصولات طائف بود.» محمد بن حنفیه متعجب می‌شود و می‌پرسد: «در این شب سختی که توجه همه به جنگ است و کسی جز جنگ به چیزی توجه نمی‌کند، شما اینقدر توجه دارید که بفرمایید این عسل مال طائف است؟» حضرت در پاسخ می‌فرمایند: «محمد! تا به حال دل پدرت را هیچ چیزی از چیز دیگری باز نداشته است.» ایشان مظهر اسم لَا يَشْغَلُهُ شَيْءٌ عَنْ شَأْنٍ هستند. هیچ شانی ایشان را از شان دیگر باز نمی‌دارد. بنابراین، اگر می‌گویند امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرات معصومین علیهم السلام با همه مؤمنان هستند، باید بدانیم که آنها به حال ما توجه دارند.

در روایت است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به زُمَیْلَه فرمودند: يَا زُمَیْلَه! إِنَّا مَرْمُضُنَا لِمَرْمِضِكُمْ یعنی ما با خوشحالی شما خوشحال می‌شویم. رمیله پرسید این توجه شما مربوط به همین شهر است که ما را می‌شناسید؟ حضرت فرمودند: «رمیله! هیچ مؤمنی در شرق و غرب عالم نیست مگر اینکه ما نسبت به او همین حالت را داریم» یکی از حاضران سوال کرد: چطور چنین چیزی ممکن است؟ حضرت فرمودند: «در یک خانه، مادری را در نظر بگیر که همزمان به علت موفقیت یکی از فرزندان خوشحال است و به علت ناراحتی و مشکل فرزند دیگرش ناراحت و نگران است.» یعنی ظرف وجودی انسان می‌تواند اینقدر وسعت پیدا کند.

-
۱. در جنگ به جای اینکه جیره آب و غذا را به صورت جداگانه توزیع کنند، جیره آب و عسل توزیع می‌کردند که همزمان کارکرد آب و غذا را ایفا کند.

وقتی یک پدر و مادر در یک خانه می‌توانند اینطور سعه وجودی پیدا کنند، در روایت است که پیامبر فرمود: **أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ** یعنی ایشان هم در رابطه با مؤمنین به همین صورت ارتباط دارند و همه مؤمنان را به صورت خاص درک می‌کنند. نه اینکه یک نگاه کلی به همه داشته باشند، بلکه تک‌تک، به همه لحظات همه ما توجه دارند.

در رابطه با خدا نیز همین‌طور است. آن شاعر می‌گوید:

چنان لطف او شامل هر تن است که هر بنده گوید خدای من است!

چنان لطف او شامل هر بنده‌ای است که هر بنده‌ای می‌تواند بگوید: «خدای من است!» این احساس نزدیکی با خداوند که هر کسی متوجه باشد خداوند به کار او توجه دارد، نکته درستی است که نشان می‌دهد خداوند تک‌تک به همه ما توجه دارد. نه اینکه به صورت مجموعی به ما نگاه کند. البته خداوند به جمع هم توجه دارد و به جامعه و اجتماع ما هم نگاه می‌کند، اما گره اجتماعی را باز کردن مانع توجه به افراد نمی‌شود.

حال این را به عنوان مقدمه‌ای برای بیان این نکته عرض کردم که مجالس حضرات، زیارت حضرات است و ما هر قدمی که به سمت مسجد می‌رویم، در هر قدمی که برمی‌داریم حالمان باید حالتی از رؤیت و لقا و دیدار باشد. اگر این احساس در ما وجود داشته باشد، دل‌هایمان به تپش می‌افتد و خودمان را زودتر به مجلس می‌رسانیم.

مرحوم آیت‌الله بهجت درسی در خانه داشتند که ما در آن شرکت می‌کردیم. ایشان گاهی نیم ساعت زودتر از وقت درس می‌آمدند و می‌نشستند. این شوق و عشق به ایشان باعث می‌شد که ما هر روز زودتر از زمان درس برویم و منتظر ایشان بمانیم. حتی گاهی اوقات می‌شد که ما با آقای بهجت تک‌تک به تک می‌شدیم، یعنی فقط بنده بودم و آیت‌الله بهجت. این احساس شور و شوق عجیبی در انسان ایجاد می‌کرد که من می‌توانم به صورت شخصی با ایشان مواجهه داشته باشم.

حال این احساس را با امام معصوم مقایسه کنید. ما به مجلسی آمده‌ایم که مجلس عزای مادر حضرات است و یقیناً همه حضرات در این مجلس حاضرند. زیرا صاحب‌عزا ایشان هستند.

این تعارف نیست. اگر باور کنیم، به ما توفیقاتی داده می‌شود. بعضی‌ها با غسل زیارت به مجالس می‌روند، مانند اینکه به زیارت می‌روند. وقتی هم که می‌خواهند وارد مجلس شوند اذن می‌گیرند. دقیقاً مانند زمانی که به زیارت حضرات مشرف می‌شوند. ما معمولاً این حرف‌ها را باور نمی‌کنیم و در حد مطالب ذوقی قبول داریم. اما اگر واقعاً باور کردیم و به صورت یقین برای ما حاصل شد، آن زمان این قابلیت در ما ایجاد می‌شود که فاعلیت تام حضرات در ما اثر کند.

اگر با این نگاه و آمادگی به مجالس حضرات بیاییم، زنگار از آینه وجود ما ریخته می‌شود و نور امام در ما متلاً می‌شود. وقتی از مجالس اهل بیت برمی‌گردیم، احساس شعف، شور و نشاط و امید در وجودمان ایجاد می‌شود. این اثر نشستن در محضر امام است که باعث می‌شود ما در وجود خود این حال را بیاییم.

در واقع، هر مقداری که ما به این موضوع باور داشته باشیم، در محضر امام ﷺ قرار گرفته‌ایم و بهره برده‌ایم. بهره بردن از محضر امام ﷺ هیچ حدی ندارد و هرچقدر آمادگی ما در حضور در مجالس حضرات بیشتر شود، بهره‌مندی ما نیز بیشتر خواهد بود.

این را به عنوان ذکر ببینیم. اگر در هر جلسه این نکات را بگوییم و احساس کنیم در محضر امام ﷺ هستیم، خود همین حضور در محضر امام ﷺ برای ما کافی است، هرچند هیچ حرفی زده نشود. همین که به شما بگویند می‌توانید امروز به محضر حضرت زهرا ﷺ مشرف شوید اما ایشان سخنرانی ندارند، چقدر برای شما ارزشمند است!

خود این موضوع که ما به دیدار حضرات معصومین ﷺ مشرف شویم، چقدر مایه افتخار است! چقدر این سرمایه ارزشمند است که انسان احساس کند در محضر

حضرت زهرا علیها السلام نشسته است! برخی از افراد از حضرات سؤالاتی می‌کردند اما حضرات پاسخ آنان را نمی‌دادند. مثلاً امام صادق علیه السلام به کسی که سؤالی کرد، فرمودند: «من جواب این را به تو نمی‌دهم، زیرا تو می‌خواهی بروی و از من نقل کنی و با آن به دیگران فخر بفروشی.» البته اینکه کسی از زبان خود امام علیه السلام چیزی را شنیده باشد، افتخار کردن هم دارد! حالا اگر کسی بگوید ما به دیدن حضرت زهرا علیها السلام رفتیم و برگشتیم، آیا این افتخار کردن ندارد؟ با این نگاه، ان‌شاءالله خداوند ما را به معارف عمیق خود آشنا کند و بهره‌مندی ما روز به روز بیشتر شود.

تبیین موضوع، رَئیون و امیدآفرینی

موضوعی که ان‌شاءالله ما در این چند شب بحث در محضر دوستان خواهیم بود، بحثی است که یک بار این بحث را خدمت مقام معظم رهبری داشتیم و ایشان بسیار به این بحث تأکید کردند که ادامه پیدا کند و توسعه یابد. این بحث موضوع «رَئیون» است که ان‌شاءالله مبتنی بر آیه سوره مبارکه آل عمران آن را دنبال خواهیم کرد. البته این بحث شُعب و شُئونی پیدا می‌کند و رشته‌های مختلفی از مباحث به آن مرتبط می‌شود. در این چند شب، بحث رَئیون و امیدآفرینی را خواهیم داشت. ان‌شاءالله با این نگاه که می‌خواهیم به رَئیون توجه کنیم که حقیقت رَئیون چیست و چگونه نگاه امیدآفرینی با رَئی بودن درآمیخته است. تا بعد خودمان را جزو رَئی و رَئیون قرار دهیم و ان‌شاءالله بتوانیم راه آن‌ها را در مسیری که قرآن بیان کرده به عنوان یک پیشنهاد الهی برای خودمان ببینیم.

سپس ببینیم وقتی که با نگاه الهی حرکت می‌کنیم، خدا چگونه مسیر را برای ما باز می‌کند. ما بلد نیستیم حرکتمان را با نگاه الهی شکل دهیم. گاهی دوست داریم این کار را نکنیم. محتوای ما هم الهی است، اما قالب حرکتمان قالب الهی نیست. یعنی قالب را خودمان فکر می‌کنیم و چیزی را به دست می‌آوریم و محتوا را در آن می‌ریزیم و طبق آن حرکت می‌کنیم. اما در اینجا خداوند متعال قالب و محتوا را در قرآن کنار هم قرار داده است و فرموده قالب این کار این است و محتوای آن نیز

اینگونه است.

تفسیر آیات مرتبط با رِیون: نقش انبیا و حلقه های مؤمنین

در آیات شریفه ۱۴۶ و ۱۴۷ از سوره مبارکه آل عمران می فرماید: **وَكَايْنِ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلْ مَعَهُ رِیُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْأَصَابِرِينَ وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ**

آیه اول، تبیین حقیقت رِیون است. چون این را قبلا در مباحث دیگرمان بیان کرده ایم، فقط به صورت خلاصه عرض می کنیم تا سر رشته کلام به دستمان بیاید و ان شاء الله در ادامه بحث به رابطه رِیون با امیدآفرینی بپردازیم. در آیه می فرماید **وَكَايْنِ**. این یعنی چه بسیار است. یعنی این کار فقط سیره نبی نبود، این فقط کار یک نبی نبود. وقتی می فرماید **كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ** مثل این است که بفرماید همه انبیا، کل انبیا این کار را می کردند. **كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ** یعنی آنچه که در عالم وقوع یافته، از انبیا این گونه بوده است. درواقع این یک آیه است که در قرآن آمده، اما با این سور کلی که در ابتدای قضیه آورده است، یعنی همه انبیا را شامل می شود. در طول تاریخ، صد و بیست و چهار هزار نبی داشتیم، سیصد و سیزده رسول داشتیم و پنج رسول اولوالعزم داشتیم. در آیه نمی فرماید که **كَأَيِّنْ مِنْ رَسُولٍ** که سیصد و سیزده نفر را شامل بشود. می فرماید **كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ** یعنی اکثر این صد و بیست و چهار هزار نفر این سنت را داشته اند. لذا شما اسم هر نبی را می شنوید که تاریخ ایشان به ما رسیده باشد، دنبال این باشید که حلقه رِیونش را کجا و چگونه شکل داده است. پس این اصل اول است که این سنت اکثر انبیا بوده است. وقتی این سنت اکثر انبیا بوده، یعنی قرآن دارد به ما خبر می دهد، یا دارد دستور می دهد؟ در آیات دیگر قرآن کریم می فرماید: حالا که من دارم داستان انبیا را نقل می کنم، **فَيَهْدَاهُمْ اِقْتِدَاءً**. یعنی اگر این هدایت برای شما نقل می شود، باید به دنبال آن حرکت کنید. ابتدا هم به خود پیامبر فرمان می دهد که به هدایت این انبیا اقتدا کن. البته آن هدایت را هم خود

خداوند قرار داده و به همین دلیل این در واقع هدایتی از جانب خداست. حالا این هدایت الهی که به انبیا رسیده، شامل این آیات هم می‌شود یا نه؟ وقتی می‌فرماید **وَكُنْ مِنْ نَبِيٍّ** یعنی من دارم یک سنت را از اکثر انبیا نقل می‌کنم. در جای دیگر هم به شما امر کردم که وقتی من چیزی را از انبیا دارم می‌گویم، وظیفه شما تبعیت از آن است، چون این هدایتی است که من ایجاد کردم. پس یعنی این جریان رِئُوس از خود خداوند ایجاد کرده‌است و به ما دستور داده است که از آن تبعیت کنیم.

ویژگی‌ها و مفهوم رِئُوس

تا اینجا این نکته را عرض کردیم که این سیره و سنت بسیاری از انبیا بوده‌است. در تبیین این سنت می‌فرماید: **قَاتِلْ مَعَهُ رِئُوسَ كَثِيرٍ**. یعنی عده‌ای با این انبیا همراه شدند که خصوصیات داشتند. رِئُوس یک کلمه است، اما در این کلمه معانی بسیاری نهفته است. ما در یک بحث تفصیلی ناظر به این کلمه، هجده خصوصیت را از خود کلمه استخراج کردیم. یکی از این خصوصیات این است که رِئُوس اسم جمع است؛ یعنی به یک نفر نمی‌گویند رِئُوس. در لغت معنا کرده‌اند و روایت هم در این باره وجود دارد که به حداقل هزار نفر یا ده هزار نفر که کنار هم باشند رِئُوس گفته می‌شود. یعنی خود یک رِئُوس، یک حلقه هزار نفره است. مثلاً می‌گوییم دانشگاه شما خودش یک حلقه رِئُوس است. بعد گفته می‌شود که در هیئات دیگر چند نفر رِئُوس داریم؟ حالا ممکن است هر کدام از این هیئات یک حلقه رِئُوس باشند. که البته این‌ها وقتی کنار هم قرار می‌گیرند، با همدیگر مرتبط هستند. نه اینکه برای مثال به صورت افراد متکثر در دانشگاه وارد بشوند و هیچ ارتباطی با یکدیگر نداشته باشند. ارتباط جمع رِئُوس با همدیگر مثل ارتباط ولایی است. یعنی اینقدر هوای همدیگر دارند و به هم متصل هستند و جانشان با هم مرتبط است که کسی نمی‌تواند آنها را از بقیه جدا کند. اگر کسی می‌خواهد یکی از این‌ها را از جمع جدا کند، باید با همه مقابله کند؛ یعنی اگر کسی از این‌ها، خدای نکرده، بخواهد دچار لغزش شود، چون همه با او مرتبط هستند، او را حفظ می‌کنند. درواقع دیگران او را اینگونه رها نمی‌کنند. درواقع

ارتباط بین مومنین در قالب حلقه‌های رتبی ظهور پیدا می‌کند. اگر ما در این هیئت که الان نشسته‌ایم، مثل دانه‌های شکر هستیم در مشت یک نفر که هیچ ارتباطی با همدیگر ندارند و به محض باز شدن مشت شخص همه دانه‌ها می‌ریزند، اگر ما اینطور هستیم که اگر بعد از من سوال کنند در اطرافت چه کسی نشسته بود ندانم، این جمع، جمع رتبی نیست. رتبی کسی است که با دیگران در جمع مرتبط است. آن‌جا که سید بن طاووس وقتی خدمت امام زمان ع می‌رسد، آخر که کارهایش را انجام می‌دهد و همه حاجات و سوالاتش را از محضر امام می‌پرسد، حضرت به سید بن طاووس عتاب می‌کنند که سید دیشب تو سیر خوابیدی، در حالیکه یکی از همسایه‌های اطرافت گرسنه خوابید. عرض می‌کند: «آقا، من خبر نداشتم». می‌فرمایند: «عتابت می‌کنیم که چرا خبر نداشتی! اگر خبر داشتی و می‌خوابیدی که از ولایت ما خارج بودی!» ببینید آیا ما از همدیگر خبر داریم؟ یکی از ما که برایش مشکلی پیش می‌آید، بقیه احساس درد می‌کنند؟ اگر امیرالمؤمنین ع می‌فرمایند: **إِنَّا مَرْضُنَا لِمَرْضِكُمْ**، یعنی شما هم یاد بگیرید. اگر شما هم به سمت من بیایید، این گونه می‌شوید؛ یعنی درد و خوشی بقیه برایتان مهم می‌شود. به قدری که انسان، ارتباط با بقیه پیدا کند، درد و خوشی دیگران برایش مهم می‌شود.

البته منظور ما در اینجا این نیست که فقط کسی درد بکشد و در درد دیگران شریک باشد، مگر همه خوشی مگر ندارند؟ بلکه خوشی‌ها گاهی بیشتر از دردهاست، سلامتی‌ها بیشتر از مریضی هاست. در هر دو حالت، یعنی اگر برای مومنی خوشی پیش می‌آید انسان دچار انبساط شود و اگر برای مومنی بدی و دردی پیش می‌آید انسان هم منقبض و ناراحت شود. لذا در روایت است که بعضی آمدند خدمت امام صادق ع و عرض کردند: «آقا، ما صبح از خواب بیدار می‌شویم، یک دفعه می‌بینیم امروز خیلی گرفته‌ایم و نمی‌دانیم چه اتفاقی افتاده است. هیچ اتفاقی هم برایمان نیفتاده. حضرت فرمودند: «چون مؤمنین از یک گل واحد هستند، حتماً برای مؤمن دیگری اتفاقی افتاده و حال او به تو منتقل شده‌است.» بدون اینکه تو آن شخص را

بشناسی، ارتباط وجودی این رابطه را منتقل می‌کند. هر کسی صفای وجودش بیشتر باشد، این انتقال شدیدتر است. بعضی وقت‌ها این قدر ما کثرت‌هایی در وجودمان داریم که هیچ‌کدام از این‌ها را دیگر نمی‌فهمیم. کلاً غفلت ایجاد می‌شود.

این یعنی رَیون حلقه‌های مرتبط هستند. رَی یک حلقه مرتبط است؛ یعنی برای مثال وقتی در دانشگاه با همدیگر قرار می‌گذارند که یک کار واحدی را انجام دهند و با همدیگر مرتبط باشند، روح جمعی ایجاد می‌شود. این ارتباط هرچه قوی‌تر بشود، این اجتماع حیاتی پیدا می‌کند که آن حیات روحی دارد که آن روح زندگی و عمَد و عمر دارد؛ اما در مورد نظام بدنی افراد این‌طور است که اگر عمر کسی طولانی شد، مطابق آیات قرآن که می‌فرماید: **وَمَنْ نُّعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ** مدام بدنش دچار ضعف می‌شود و دیگر مثل یک جوان نشاط ندارد. دیگر پس این **نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ** در بدن اتفاق می‌افتد؛ اما روحش هرچقدر با نشاط‌تر و قوی‌تر باشد، هر چه می‌گذرد بزرگ‌تر می‌شود. نظام ارتباطات در اجتماع هم روح و بدن دارد؛ روح این نظام فرهنگی است که حاکم بر آن است، آن ارتباطات بین مؤمنین است که در رابطه ایمان ایجاد می‌شود. بدن آن هم همین روابط عادی است که افراد با همدیگر دارند، کنار هم می‌خورند و می‌آشامند و زندگی می‌کنند. این در حقیقت بدن این اجتماع است. در یک اجتماع باید هم بدن و هم نظام روحی سالم باشد. اما نظام اجتماعی مانند فرد انسان نیست که اگر رشدش دائمی باشد، ضعف و شکستگی ندارد! می‌تواند به حرکتش ادامه بدهد. اما اگر روح ضعیف شد، در نظام اجتماعی روابط ضعیف شد، در خانواده‌ها و ارحام روابط ضعیف شد، اثرش این می‌شود که این اجتماع رو به ضعف و شکستگی می‌رود. وقتی رو به شکستگی رفت، آن وقت این اجتماع رو به واپاشی می‌رود و موت برایش معنا دارد؛ یعنی به مردن می‌رسد.

راهکارها برای ایجاد ارتباطات رَیونی

خب، راه حل این مشکلات چیست؟ در روایت می‌فرماید کسانی که صله رحم می‌کنند و روابط اجتماعی را بر اساس اصالت خانواده قرار می‌دهند؛ یعنی حرکت

رَبِّیون بر اساس توسعه خانواده که رَجَم است و هر کسی به طور طبیعی ارتباطات ارحام را دوست دارد شروع کند، تعبیر خیلی زیبایی است که می‌فرمایند کسی که صله رحم بکند، تَزِيدُ فِي عُمْرِهِ یعنی عمرش زیاد می‌شود؛ یعنی چه؟ ما الان اسم این را امید به زندگی می‌گذاریم. خب، امید به زندگی یک لوازم عادی علمی، بهداشتی و پزشکی دارد، اما یک نظام روحی هم دارد که آن نظام روحی در کنار این نظام اجتماعی علمی بشری، همدیگر را تکمیل می‌کنند. لذا می‌فرمایند صله رحم بکنید، عمرتان زیاد می‌شود؛ یعنی اگر در جامعه‌ای روابط بر اساس توسعه ارحام قرار گرفت، امید به زندگی بالا می‌رود. خیلی زیباست! یعنی ما ممکن است هزینه زیادی را برای نظام بهداشتی کشورمان صرف کنیم، جا هم دارد؛ اما این مقداری اثرگذار است. اما اگر ما در استحکام روابط خانواده کوشیدیم و روابط اجتماعی را بر محوریت ارحام شکل دادیم، [آن وقت نتیجه می‌شود که امید به زندگی هم بالا می‌رود].

ما روایت را صادق نمی‌دانیم! وگرنه اگر این را به عنوان صدق ببینیم، می‌فرماید «تَزِيدُ فِي عُمْرِهِ»، شما می‌خواهید امید به زندگی برود بالاتر؟ امید به زندگی با روابط اجتماعی درست افزایش می‌یابد. بعد می‌گویید غیر از این که این روابط اجتماعی، امید به زندگی را زیاد می‌کند، از آن طرف می‌فرماید نه فقط تَزِيدُ فِي عُمْرِهِ، بلکه می‌فرماید برای این فرد، در نظام اقتصادش هم ما گشایش اقتصادی ایجاد می‌کنیم. این فرد چه کسی است؟ کسی که صله رحم کرده و نظام ارتباطات اجتماعی‌اش را تقویت کرده است. می‌گویید ما برای این، زیادت در مال هم ایجاد می‌کنیم؛ یعنی روابط اجتماعی یک علت می‌شود برای امید به زندگی، یک علت می‌شود برای رفع مشکلات اقتصادی. این‌ها راست نیست؟ وقتی پول را می‌خواهیم خرج کنیم و برنامه بریزیم برای کشور، به سرشاخه‌ها می‌رسیم، اما با آن ریشه و اصل و تنه کاری نداریم! می‌گوییم خودش درست شود دیگر! اما نمی‌دانیم این مثل موربانه است؛ یعنی شما از آن طرف آن‌همه دارید هزینه می‌کنید، ولی از این طرف تنه درخت دارد موربانه می‌زند! روابط اجتماعی که رو به ضعف برود، ارتباطات اجتماعی رو به ضعف

برود، روابط مؤمنین و ارحام در جامعه ضعیف شود، این جامعه دارد رو به ضعف و شکستگی می‌رود. حالا شما هر طور که می‌خواهی میوه این را بزک کن! می‌گوییم میوه بزک وقتی مفید است که آن تنه سالم باشد. اگر تنه از بین رفت، این میوه اثری نمی‌گذارد! اگر هم عمر زیاد شود، عمر زیاد به فساد ساده بیشتر می‌کشد، نه به اصلاح بالاتر. خودش باعث مفسده اجتماعی می‌شود. بعد می‌آییم می‌گوییم چه کار کنیم؟ پیرمردهایی که رها شده‌اند روی دست جامعه مانده‌اند. چون روابط اجتماعی ضعیف است، خانواده‌ها نمی‌پذیرند. دوباره می‌گوییم عمر را زیاد کردیم، ولی عمر شد یک و بالی که دوباره باید برای آن هزینه کرد؛ اما اگر روابط قوی شد، خود این سازمان روابط ارحام، خودکفا می‌شوند. خودشان این سالمندان را بر عهده می‌گیرند، چون برایشان پدر و پدربزرگ، مادر و مادر بزرگ ارزشمند است. در روابط اجتماعی خدمت به او را، وسعت در مال، زیادت در عمر، دور افتادن اجل می‌بینند. پس معتقدند که به خاطر خودم هم که شده، باید به اینها خدمت بکنم. غیر از اینکه گاهی خود دوست داشتن پدر و مادر در این جامعه تبدیل به ارزش می‌شود که گفته می‌شود راه به سوی خدا فقط از طریق پدر و مادر است. این می‌شود رُئی. رُئی یعنی حلقه‌های به هم مرتبط. پس ما باید در نظام اجتماعی خودمان دنبال ایجاد ارتباط باشیم. پس رُئی یعنی حلقه‌های ارتباطی، گسترش روابط اجتماعی، استحکام روابط اجتماعی.

اهمیت روابط اجتماعی در سلامت جامعه

حالا ببینید روانشناسان و جامعه‌شناسان کار کرده‌اند که چه ثمرات زیادی برای اینکه کسی در دایره روابط اجتماعی قوی قرار بگیرد وجود دارد! امید به زندگی این فرد، دفع غم و هم‌این فرد، خیلی متفاوت است با کسی که تنها و متفرد است و با دیگران ارتباط قوی ندارد.

لذا در آیه می‌فرماید: **كَأَيُّنَ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ** که این **قَاتَلَ مَعَهُ** یعنی اینکه افراد نه فقط در قتال، بلکه همیشه تا مرز جان‌فشانی در رکاب نبی هستند. قتال

همیشه امکان‌پذیر نیست. همه انبیا هم که قتال نداشتند، اکثر انبیا قتال نداشتند؛ اما چرا می‌فرماید که چه بسیاری؟ می‌گوید آمادگی قرار گرفتن در موقعیت جان‌فشانی بود. حالا جان‌فشانی گاهی باید در استحکام جامعه، برای اینکه در این جامعه روابط قوی بشود تا جامعه بشود یک صف واحد، انجام بگیرد؛ یعنی جان‌فشانی در این‌جا مطابق اقتضای خودش است. آن‌جایی که در مرز اقتصادی جامعه به بن‌بست رسیده است، کسانی بیایند جان‌فشانی کنند برای اینکه با یک جهاد اقتصادی، با یک اقتصاد مقاومتی، با تمام وجودشان جامعه را نجات دهند و بتوانند کمکی بکنند. این هم نوعی از قتال است دیگر! تا مرز جان آمده، یعنی از خودش گذشته، ایثار کرده. فقط دنبال جمع ثروت نبود، دنبال خدمت بود حتی تا مرز اینکه جان‌ش را در این راه بدهد. چقدر فرق می‌کند که کسی تا مرز جان‌فشانی قدم برای کاری بردارد تا اینکه تا مرز تکلیف و وظیفه کاری را انجام دهد!

نمونه‌ای از تاثیر روابط اجتماعی

کسی برای من تعریف می‌کرد که یک کسی بود که خیلی با روحانیت بد بود و اتفاقاً در قم هم زندگی می‌کرد و همسایه‌هایش از بخت بد این بنده خدا بالاخره روحانی بودند و او همیشه در آزار بود. این بنده خدا پدرش از دنیا رفت. این پدر که از دنیا رفت، خب از چند تا شهر، پنج تا اتوبوس مهمان برایش آمد که این‌ها بیایند برای شرکت در مراسمات ختم و... یکی از همسایه‌هایشان روحانی سیدی بود که روبروی خانه این‌ها زندگی می‌کرد. تا دید مهمان آمده، رفت در خانه این فرد و گفت: «ببین، این کلید خانه من، من دارم می‌روم مسافرت و اصلاً نیستم. خانه من در بست در اختیار تو است. از مهمانان پذیرایی کن، بگذار بیایند این‌جا و راحت باشند.» خب، آن بنده خدا مضطرب بود و گرنه در حالت عادی قبول نمی‌کرد. او دوست نداشت که قبول کند. مضطرب بود دیگر، جا نداشت و قبول کرده بود. می‌گفت بعد از اینکه این دوره گذشت، یک خدمتی یک روحانی بهش کرد. حرف نزد که بخواهد ارشادش بکند، خدمت کرد. چخ کار کرد؟ خانه‌اش را به او داد. چه کسی به راحتی

خانه‌اش را به دست یک عده که نمی‌شناسدشان می‌دهد؟ خیلی ایثار است. حالا این شخص فدایی روحانیت شده. بدون اینکه کسی حرفی با او بزند! می‌گوید: «یک حال دیگری به روحانیت پیدا کردم»، این، حاصل این نگاه است که کار رتی در روابط اجتماعی این است که قدم به قدم روابط را مستحکم کند. به یک باره خداوند برکتی برای یک قدم رقم می‌زند که غیرقابل تصور است. انسان یک قدم برداشته، ولی یکباره به اندازه هزاران قدم نتیجه برای آن قدم محقق می‌شود.

جمع‌بندی: نقش رتّیون در نظام اجتماعی و فرهنگی

پس در جریان آیه رتّیون، اولین کاری که به عنوان دستور قرآنی آمده است این است که رتّیون یک حقیقت مرتبط با هم هستند که محور آنها رتی یعنی منتسب به رب است. یعنی کسی که اطاعت رب در وجودش شدید است. چون منتسب به خداست. می‌گویند این تهرانی است، دیگری قمی است، یعنی انتساب به قم دارد دیگر، ریشه‌اش آن‌جا است. ریشه این فرد در تهران است و ریشه آن فرد در فلان شهر. خب، این ریشه را این‌جا می‌گوییم که ریشه رتی چیست؟ به جای اینکه ریشه این قم و تهران و ... باشد، ریشه این خداست! چون رتی است.

آن وقت رتی با رتّانی چه تفاوتی دارد؟ رتی از حیث اطاعتش ربی نامیده می‌شود و رتّانی از حیث اطاعت شدنش. می‌گویند عالم رتّانی یعنی عالمی که جلو افتاده و بقیه دنبالش دارند می‌روند. در اینجا رتی خداست، مردم رتی او هستند و دنبال او می‌روند. در زیارت اصحاب امام حسین علیهم‌السلام می‌خوانیم: **اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ اَیُّهَا الرِّتَّانِیُّونَ** شما رتّانیون ما هستید، **اَنْتُمْ لَنَا قَرَطٌ وَنَحْنُ لَکُمْ تَبَعٌ** شما جلودار هستید، ما پشت سرتان داریم حرکت می‌کنیم. جلودار بودن می‌شود رتّانی و پشت سر آن جلو دار رفتن می‌شود رتی. لذا این‌ها رتی انبیا بودند، یعنی انبیا جلو می‌رفتند و این‌ها پشت سر آنها حرکت می‌کردند. بعد آخر همین زیارت اصحاب امام حسین علیهم‌السلام همین آیه را می‌خوانیم. شما رتی امام حسین علیهم‌السلام بودید، ولی رتّانی ما هستید. پس هر رتی دو حیثیت دارد: یک حیثیت اطاعت کردن نسبت به آن امام و نبی که جلودارش است و

حیثیت دیگر اطاعت شدن توسط دیگران در امت، لذا این رتبی به عنوان حلقه میانی قرار می‌گیرد. یعنی رتبیون حلقه‌های میانی هستند؛ کسانی هستند که از یک طرف دستشان در دست نبی و امام و از طرف دیگر دستشان در دست امت است. فقط خودشان هم نمی‌روند. در حقیقت، این دست را به دست نبی و امام داده‌اند تا دست دیگرشان را بدهند به مردم و آن‌ها را جلو ببرند. در واقع رتبیون صالح مصلح هستند؛ یعنی هم خودشان به دنبال خوب شدن هستند و هم به دنبال ایجاد ارتباط هستند. حالا این دو خصوصیت از رتبیون بود که باعث می‌شود کسی که در این حلقه قرار بگیرد، احساس بکند یک نفر نیست. هر مشکلی برایش پیش می‌آید، احساس کند هزار نفر برای یاری او هستند. فکر می‌کنید این مشکل دیگر برای این فرد لاینحل باقی می‌ماند؟ الان محور مقاومت اگر احساس بکند که همه این محور با هم هستند، بداند اگر یک کار غلطی اسرائیل انجام بدهد، از آن طرف عراق هست، یمن هست، لبنان هست، سوریه هست، غزه هست، ایران هست، بداند این‌ها همه با هم هستند، دشمن دیگر جرات نمی‌کند به همین راحتی هر کاری را انجام دهد. محاسبه می‌کند که می‌ارزد یا نمی‌ارزد که با همه این‌ها طرف بشود. تازه این محور هم رو به توسعه است، یعنی ما داریم تلاش می‌کنیم در آمدن هم ریشه بدوانیم. در جاهای دیگر هم همین‌طور است و دارد برای الحاق ملت‌های دیگر به این محور هم تلاش می‌شود. وقتی که این ارتباط ایجاد شود، دیگر اسرائیل این کشورها را تنها نمی‌بیند که هر موقع خواست بتواند اذیت و آزار داشته باشد.

لذا این‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که بدترین نتیجه‌ای که این جنگ تا به حال برایشان داشته، با همه صدمه‌ای که تا حالا زده‌اند، این بوده که است که محور مقاومت به هم متصل شد. تا به حال اینگونه نبود. تا به حال اگر به غزه حمله می‌شد، فقط غزه جواب می‌داد. ایران هم ممکن بود به صورت پنهانی کمکی به آن کشور بکند، اما این‌طور نبود که مثلاً لبنان بگوید تا غزه صلح نشود، من دست بر نمی‌دارم. ایران هم به صورت صریح و آشکار بگوید که ما به غزه و لبنان کمک

می‌کنیم. یمن هم پیشرفته‌ترین موشک‌های ایران را که به دستش می‌رسد شلیک کند، گروه‌های مقاومت عراق هم موشک‌های بالستیک داشته باشند. خب، این‌ها می‌دانند این کمک‌ها را ایران به این گروه‌ها داده است. حالا محور مقاومت با هم متصل شده است. لذا الان به دنبال این هستند که یک راهی پیدا کنند که بین حمله‌های گروه‌های مقاومت گسست ایجاد کنند. هم جنگ روانی دارند و هم جنگ فیزیکی را به این سمت سوق داده‌اند که کاری نکنند که بین سوریه و لبنان راه بسته بشود، و بعد بتوانند سوریه را مهار کنند که برایشان به نظرشان لقمه آماده‌تری است و از یک جهاتی شاید از لبنان ساده‌تر باشد، این‌ها به دنبال این هستند که سوریه را بگیرند تا به عقبه لبنان آسیب بزنند. بعد می‌توانند بین ایران و عراق با لبنان حائل بشوند. خب، ببینید دارند نقشه می‌کشند. این اتحادی که پیش آمده، همین روابط اجتماعی در مقیاس جهانی، می‌بینید که خودش به یک نوع توسعه تبدیل می‌شود و امید ایجاد می‌کند. این می‌شود رپی شدن در سازمان و مقیاس جهانی.

ان شاء الله خداوند سبحان توفیق درک معارف را به نحو عمیق به ما بدهد تا ما از آیات قرآن و روایات‌مان یک نگاه کلان به دست بیاوریم و بتوانیم ببینیم زمینه‌ساز ظهوری می‌خواهیم بشویم که در همه جهان پرچم توحید برافراشته شود و الان دارد به دست ما این زمینه‌سازی صورت می‌گیرد. قانع به یک کارهای جزئی نباشیم. نگاهمان در برنامه‌ریزی‌ها جهانی باشد. خدا الان زمینه‌اش را خیلی ایجاد کرده و این یک نعمتی است که خدا ایجاد کرده است.

| فایل صوتی جلسه |

جلسه اول



| اسکن کنید |



بیتایمان شهادت





جلک دوم

تجدید عهد در مجالس اهل بیت علیهم‌السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

ابتدا نکته‌ای را در رابطه با مجالس اهل بیت علیهم‌السلام عرض می‌کنم. در روایات آمده است که **إِنَّمَا زيارَتُنَا تَجْدِيدُ الْعَهْدِ مِنَّا** یعنی کسانی که به زیارت ما می‌آیند، در واقع با ما تجدید عهد و بیعت مجدد می‌کنند. این برای پیامبر رسم بود که چند بار بیعت کردند. مثلاً در صلح حدیبیه، بعد از ماجرای صلح، دوباره مردم آمدند با پیامبر بیعت کردند. همیشه این مرسوم بوده که تجدید عهد و بیعت وجود دارد و آمدن ما به مجالس، به معنی آمدن برای بیعت دوباره با اهل بیت است.

اگر انسان بداند که دارد به زیارت امام می‌رود، آن هم برای ابراز آمادگی و اظهار اینکه من آمده‌ام و آمده‌ام مجدداً بیعت کنم، چقدر فرق می‌کند با آنکه انسان با رخوت و بی‌حالی بخواهد برای جلسه بیايد. کار کسی که برای بیعت مجدد می‌آید، به چه معناست؟ یعنی انگار پوتینش را پوشیده، کلاهش را بر سر گذاشته و زره بر تن کرده و آمده تا بگوید من آمده‌ام. مرحوم آیت‌الله حسن زاده می‌فرمودند اگر آدم گیوه‌اش را ورچیند، کمرش را ببندد، آستین بالا بزند و به خدا بگوید خدایا، آمدم! یعنی برای آمدن همت و عزمی دارم! نمی‌شود که انسان همین‌طوری بگوید خدایا، آمده‌ام و تمام شود. این اظهار آمادگی به علامتی در عمل انسان نیاز دارد. کار یا اراده‌ای باید صورت بگیرد. آمدن به مجالس اهل بیت علیهم‌السلام و زیارتشان، تجدید عهد و بیعت با ایشان است.

لذا می‌فرمایند وقتی که بر سر قبر و مزار ما می‌آیید، دست راستتان را روی مزار بگذارید. اگر ممکن نیست، دست راستان را بگذارید روی نزدیک‌ترین دیوار و جایی که به مزار نزدیک است. اگر نشد، دست راست را بر سینه بگذارید، (البته این دیگر در روایت نیست، سیره علما است). زیرا سینه ما جای در حقیقت ایمان ماست و ایمان ما حقیقت ارتباطمان با امام است. محل ورود آن‌هاست.

لذا این دست راست که بر سینه قرار داده می‌شود، به تعبیر روایت که می‌فرماید: هَذِهِ يَدُ الْمُسَافِقَةِ این دست بیعت است. زبان حال ما این است که آمده‌ایم تا با شما بیعت کنیم. دور کعبه که می‌چرخند، وقتی در طواف به حجرالأسود می‌رسند، مستحب است که به موازات حجرالأسود، دست راست را بلند کنند و به نیت بیعت با خداوند متعال الله اکبر بگویند. در اینجا هم دست راست مطرح است. لذا حالا که به اینجا آمده‌ایم حواسمان باشد که با حال بیعت آمده‌ایم.

دیشب عرض کردیم مجالس امام حسین علیه السلام زیارت حضرات است و امروز عرض می‌کنیم زیارت حضرات بیعت با حضرات است. حال انسان در زیارت هم به گونه‌ای است که اگر بداند زیارت بیعت است، این آمادگی خیلی قوی‌تر و نگاه ما به آمدن و رفتن خیلی جدی‌تر می‌شود. وقتی داریم برمی‌گردیم، طوری برمی‌گردیم که گوش به زنگ هستیم. چون بیعت کردیم و منتظر فراخوان هستیم. آن وقت این شخص می‌شود منتظر امام زمان علیه السلام که بغتة حضرت ظهور می‌کنند و آن لحظه‌ای که ظهور می‌کنند، این گونه نیست که از قبل اعلام شده باشد که بگوییم حالا کارهایمان را می‌کنیم و آماده می‌شویم. این ماجرای ظهور مثل این است که موسی علیه السلام کلیم رفت آتش بیاورد، اما به رسالت اولوالعزم مبعوث شد. لذا در روایت می‌فرماید کُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجُو مِنْكَ لِمَا تَرْجُو. یعنی به چیزی که امید نداری نسبت به چیزی که به آن امیدوار هستی امیدوارتر باش.

لذا در روایت امام صادق علیه السلام می‌فرماید: أَصْلَحَ اللَّهُ أَمْرَ وَلِيِّهِ فِي لَيْلَةٍ در یک شب، به یکباره امر فرج تسهیل می‌شود. اما آن شب گاهی به اندازه یک عمر می‌گذرد، چرا که وقایعی که در آن اتفاق می‌افتد، خیلی متراکم است و اگر کسی قبل از خود را آماده نکرده باشد برای کثرت وقایع، می‌بینی هنوز در اتفاقات قبلی گیر کرده است و دهها اتفاق بعد از آن آمده و رفته، اما این شخص غافل مانده و به روز نشده و لذا ندای حضرت را پاسخ نمی‌دهد. باید آمادگی انسان خیلی قوی باشد و این مجالس که بیعت است، اعلام آمادگی است.

انسان هم وقتی با نگاه اعلام آمادگی در مجالس حضور پیدا می‌کند، اثرش این است که وقتی می‌خواهد برگردد می‌بیند یک شجاعت، یک حال امید، یک نشاط دیگری پیدا کرده است. اگر با رخوت آمده، باحال دارد برمی‌گردد، گریه باعث بی‌حالی‌اش نمی‌شود، بلکه گریه برایش ایجاد آمادگی است؛ زبان حال این فرد این است که خدایا، من چرا قبلاً کوتاهی کردم؟ عزم می‌کنم از این به بعد پای کار باشم. گریه برای این است که پای کار باشد. لذا وقتی انسان گریه کرد و وقتی از مجلس می‌خواهد برود بیرون، باید احساس کند از حیث گناهانش سبک شده، در حالیکه از حیث احساس مسئولیت سنگین‌تر شده. یعنی احساس می‌کند بار سنگینی را از حالا دارد.

لذا در روایت هست که کسی می‌گوید: «سؤال کردم که اگر شما در غرب باشید، از کجا می‌فهمید امامی در شرق از دنیا رفته است، از کجا می‌فهمید که امامت به شما منتقل شده؟ حضرت می‌فرمایند: که به یک باره بار سنگینی بر دوشمان احساس می‌کنیم که از آن سنگینی بار و تکلیف و بار مسئولیت عظیم‌تری آن می‌فهمیم امامت به ما منتقل شد.» این احساس مسئولیت ما هم برای این است که آمدن ما به اینجا، به یک نحوی بعثت مردم است. رهبری هم فرمودند که انبیا مبعوث شدند برای اینکه مردم را مبعوث کنند. پس مردم هم باید بعثت داشته باشند. البته بعثت مردم به صورت احساس تکلیف بالاتر است.

پس آمدن به مجالس امام حسین علیه السلام و حضرات، احساس بعثت کردن است. لذا می‌گوید حضرت ادریس خیلی با ظالمان زمان درگیر بود، اما وقتی جبرئیل بر او وارد شد و گفت تو از جانب خدا رسول شدی، یک دفعه این مسئولیت را احساس کرد. تعبیر بزرگان این است که احساسی که به او دست داد، بعد از این بحث رسالت، بالینکه قبل از آن هم مجاهد بود، دید توانایی‌اش هزاران هزار برابر شد و دیگر خستگی ناپذیر شد. توانش به اندازه‌ای شد که در مقابلش چیزی مانع حساب نمی‌شد. لذا انبیا وقتی به بعثت مبعوث می‌شوند، به یک باره حرارت پایان ناپذیری

در وجودشان ایجاد می‌شود که سردی ندارد. حالا ما به مجالس امام حسین آمده‌ایم تا آن بعثت و گرمی در وجودمان ایجاد بشود. ان‌شاءالله با این نگاه که پس از بازگشت، این بعثت را احساس کنیم.

ارتباطات اجتماعی و افزایش ظرفیت جامعه

من یک جریانی را در بحث اجتماعی برای عده‌ای از اساتید دانشگاهی عرض می‌کردم. گفتم روابط اجتماعی چقدر قدرت ایجاد می‌کند. یکی از افراد آنجا گفت: من مسئول پژوهش روی این ملخ‌هایی هستم که از جنوب شرق ایران معمولاً وارد می‌شوند و سال‌های طولانی‌ای است که من دارم این پژوهش را انجام می‌دهم. گفت حاج آقا، یک نکته عجیبی هست که در این بحث به کار شما هم می‌آید. گفتم چیست؟ گفت: این ملخ‌هایی که از آنجا می‌آیند به‌تنهایی که پرواز می‌کنند، در بیست و چهار ساعت صد کیلومتر را طی می‌کنند. اما وقتی به‌صورت جمعی یا گله‌ای حرکت می‌کنند، به‌طوری که بی‌نظم هم هستند، به هم برخورد می‌کنند و مثل پرنده‌ها نیستند که فاصله‌شان را در کنار حفظ کنند، در بیست و چهار ساعت پانصد کیلومتر را طی می‌کنند. طبق تحقیقات ما این برخورد بال‌ها و پاهایشان به همدیگر هم به آن‌ها انرژی می‌دهد، سرعت می‌دهد، توان می‌دهد، خستگی‌ناپذیری می‌دهد و پنج برابر حالت قبل این‌ها حرکت می‌کنند.

حالا بحثمان را از همین نقطه شروع می‌کنیم. دیشب عرض کردیم که در آیه شریفه **وَكَايْنِ مِنْ نَبِيٍّ قَاتِلَ مَعَهُ رَيْثُونٌ كَثِيرٌ**، رتبی یک اجتماع است. مؤمنینی هستند که باهم ارتباط برقرار کرده‌اند. ما در حرکت‌های اجتماعی‌مان هم فردی حرکت می‌کنیم. یک کار جمعی را داریم انجام می‌دهیم، اما همه آن را فردی و تک‌به‌تک داریم انجام می‌دهیم. عرض کردیم که مثل دانه‌های شکر در کنار هم هستیم. درحالی که جمع رتبی پیوند دارند. یعنی ارتباط متکثر باهم دارند. مقام معظم رهبری بیانی دارند می‌گویند: کوهنوردها وقتی دارند از کوه بالا می‌روند، قله‌ها را فتح کنند، با طناب‌های محکم خودشان را به هم می‌بندند که اگر یکی از جایی که دارد

می‌رود سُر خورد ، به علت اتصالش با دیگران به وسیله این طناب، حفظ می‌شود و سقوط نمی‌کند. حالا هرچقدر این اتصالات مکررتر باشد، متعددتر باشد، این اجتماع به هم پیوسته‌تر و واحدتر است و نفوذ در این اجتماع سخت‌تر می‌شود. مثلاً حساب کنید یک خانواده‌ای که ارحام هستند، باهم یک رفت‌وآمد خانوادگی دارند. در خانه یک صندوق تعاون قرض الحسنه هم باهم درست کرده‌اند. این هم یک پیوند دیگر است. با همدیگر قرار گذاشته‌اند که اگر برای کسی مشکلی پیش بیاید، همه باهم بنشینند کنار هم و جلسه تشکیل بدهند و به دنبال راه حل مشکل او باشند. این هم یک پیوند دیگری است. هر کاری را که تعریف بکنند که این جمع ارتباطش پیوسته‌تر باشد.

لذا در روایت از ابن عباس هست که می‌گوید: «وقتی که من درس می‌دادم، اگر کسی از شاگردانم یک مگس روی سرش نشسته بود ، من احساس می‌کردم آن مگس روی سر من نشسته؛ یعنی حال شاگردانم برایم این قدر ملموس بود. نه اینکه من فقط کارم این باشد که کلاس را برگزار کنم. نه! ببینید روابطش پدر با فرزندش چقدر قوی‌تر است تا یک استاد با دانشجویش! اگر به جایی رسیدیم که استاد نسبت به دانشجو، حالش مثل یک پدر مهربان با فرزند شد. همه احوال فرزند برای پدر مهم است، نه فقط موفقیت ظاهری‌اش. همه این‌ها پیوندهای مکرر می‌شوند. آن وقت این پیوندهای مکرر یک جمع را به هم پیوند می‌دهد.

لذا رُئی در بیان قرآن یعنی جمعی که با هم مرتبط شده‌اند و حالاتشان برای هم مهم است. این گونه نیست که فقط یک لشکر کنار هم باشند، بلکه یک لشکر مرتبط با هم هستند. با ارتباطاتشان با همدیگر به وحدت رسیده‌اند، از هم گسسته نیستند. علامتش هم این است که اگر برای یکی از این‌ها ورای ماموریتی که دارند مشکلی پیش بیاید، در آن جریان هم همه پشت هم هستند. همه برای رفع این مشکل کوشا هستند.

خب ما می‌توانیم این را در دانشگاه امام صادق علیه السلام به عنوان یک الگو برای

جمع شدن کسانی که دغدغه‌مند هستند و گرد هم آمده‌اند تا این گونه رابطه رتی برقرار کنند، در نظر بگیریم؟ حلقه‌های رتی مرتبط که یکدیگر برایشان مهم باشد. ازدواج دیگری مهم باشد برایشان، اگر مشکلی دارد، اگر هر کاری از دست‌شان بر بیاید، این افراد واقعاً مثل اینکه برای خودشان آن مشکل پیش بیاید، برایشان مهم است. مثل آنکه برای خودش مهم است. تازه در روایت می‌فرماید اگر این کار را کردید که مثل آنکه برای خودتان مهم است، با دیگران برخورد کردید، به مساوات رسیده‌اید. این ایثار نیست. ایثار بالاتر از این است. این مساوات است که در حدی که برای خودتان مقدور بوده و برای خودتان می‌خواستید، برای او هم بخواهید.

ایجاد حلقه‌های رتیون در تاریخ انبیا

خب در واقع اینطور دارد شکل‌گیری یک جامعه را بیان می‌کند. علائم این جامعه مطلوب را نشان می‌دهد؛ که این جامعه‌ای که این گونه با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، این‌ها رتی هستند. در طول تاریخ هم انبیا به دنبال این بودند که یک حلقه‌های میانی را دور خودشان ایجاد کنند که این حلقه‌های میانی رتیون هستند. هر کدام از این رتی‌ها هم برای جمع دیگری رتانی هستند، حلقه بعدی این‌ها حلقه میانی هستند؛ یعنی یک دستشان در دست نبی است، و خودشان دست دیگران را گرفته‌اند و یک حلقه دور خودشان ایجاد کردند. اگر هر کدام از ما مأوریت‌مان را این ببینیم که در یک حلقه خودمان با هم مرتبط باشیم و در اثر تراکم ارتباطاتی که با هم ایجاد کردیم یک حلقه غیر قابل نفوذ ایجاد کنیم.

من یکبار در جمعی نشسته بودم، گفتم برای اینکه نشان بدهیم چقدر توانایی داریم، هر کدام از شما آن ارتباطات و توانایی‌ها و آن امکاناتی را که اگر خواستیم یک کاری را بکنیم می‌توانید فراهم کنید، الآن شروع کنید و بگویید. یکی می‌گفت: من دو تا فامیل دارم که این‌طوری هستند و حرف من در آنها نافذ است. می‌توانیم این امکانات را فراهم کنیم. نه اینکه نخواهیم پول بدهیم، مثلاً می‌توانم این ارتباط را ایجاد کنم. وقتی شروع کردند به گفتن، دیدند در همین جمع بیست سی نفره چقدر

امکانات و ارتباط وجود دارد که در اثر عدم پیوستگی، از هر کدام در حد نازلی استفاده می‌شود. نمی‌گوییم استفاده نمی‌شود، ولی مثل کارخانه‌ای است که با بیست درصد، سی درصد ظرفیت دارد کار می‌کند. هفتاد درصد ظرفیتش در اثر عدم ارتباط خالی مانده است.

خب جامعه‌ای که به هم مرتبط می‌شود، ظرفیت‌هایش به هم پیوسته می‌شود. اگر می‌فرمایید که صله رحم مَثْرَاءٌ فِی الْأُمَالِ که دیشب عرض کردیم، فقط این نیست که یک پول جدیدی به میان بیاید. همان پول گردش مالی‌اش بیشتر می‌شود. به جای اینکه یک بار یک گردش داشته باشد، ده بار در سال گردش پیدا می‌کند. وقتی ده بار گردش پیدا کرد، از جهت اقتصادی مثل این است که ده برابر سرمایه‌گذاری شده باشد. پولی که گردش بیشتری دارد، در کار اثر بیشتری ایجاد می‌کند. خب ببینید این‌ها در روابط اجتماعی پیوسته و حَبّی شکل می‌گیرد، نه در روابط قراردادی. در روابط قراردادی یک حدی از این مسئله فعلیت پیدا می‌کند، اما وقتی رابطه حَبّی شد، در رابطه حَبّی توان انسان به کار گرفته می‌شود، قوای انسان به فعلیت می‌رسد.

ببینید قبل از انقلاب، جریان انقلاب قوای جوانان را به فعلیت رساند. لذا جوان یک اعتماد به نفسی پیدا کرد که این قدر کار از او برمی‌آید. در جریان دفاع مقدس، یک جوان بیست ساله به یکباره دید می‌تواند فرمانده لشکر بشود. فرمانده لشکر شدن خیلی کار سختی است. الان اگر بگویند سرلشگر، آدم تصورش این است حتماً یک کسی باید باشد که پنجاه سالش باشد، استخوان خرد کرده باشد تا سرلشگر بشود. ولی آن موقع فرمانده یک لشکر کامل رزمی در میدان، آن هم نه به اصطلاح لشکر ذخیره، یک کسی که بیست و یک سال، بیست سالش بود. این موضوع از چه چیزی نشأت می‌گرفت؟ از اعتمادی که به این جوان شد و زمینه‌ای که ایجاد شد و حرکتی که او با تمام وجودش پای کار آمد. الان بیش از ده درصد ظرفیت‌های ما در حالت فردی، استفاده نمی‌شود. خودمان هم نمی‌دانیم چقدر ظرفیت داریم.

یک مثال از تاثیر محبت و روابط خبی

من یک مثالی قبل از این برایتان زدم، بد نیست آن را تکرار کنم. در یک ماه رمضان ما در دانشگاهی سخنرانی داشتیم. در آن مدت سخنرانی، اقامت ما در خوابگاه دانشگاه بود. یک مرتبه یکی از دانشجویان به بنده گفت: حاج آقا، اگر برایتان سخت نیست، به اتاق ما بیایید. من هم قبول کردم و آن سال، چند شبی را در اتاق این دانشجو بودیم. این بنده خدا المپیادی بود، طلای المپیاد شیمی داشت. به همین دلیل دو تا رشته را با هم می خواند؛ شیمی را در دانشگاه تهران می خواند. علوم پزشکی را هم در دانشگاه علوم پزشکی تهران می خواند.

آن سال این بنده خدا می گفت من را برای نماز و سحری صدا نکنید. من اگر بیدار شوم تا شب سردرد دارم. کلا بدون سحری روزه می گیرم. برای نماز هم وقتی شما رفتید و در نمازخانه نمازتان را خواندید و آمدید، من را صدا کنید. من چشم بسته در روشویی اتاق وضو می گیرم و نماز می خوانم و می خوابم. آن سال گذشت و بالاخره تمام شد. سال بعد هم ما باز در همان دانشگاه سخنرانی داشتیم. باز همین آقا به بنده گفت: اگر پارسال به شما سخت نگذشته، امسال هم ما دوست داریم چند شبی در خدمتتان باشیم. من گفتم: باشد، عیب ندارد. ما که پارسال بهمان خوش گذشت.

امسال این آقا با یک خانمی نامزد کرده بود که آن خانم هم در همان خوابگاه دانشگاه تهران بودند. ترتیب خوابگاهها اینطور بود که اول دانشگاه تهران بود، بعد علوم پزشکی پسران، بعد علوم پزشکی دختران. خانم این آقا، غذا (سحری و افطار) دانشگاه را نمی خورد. این بنده خدا هم چون خانمش این غذا را دوست نداشت، شب یک غذایی می گرفت، صبح چند ساعت قبل از اذان بیدار می شد، این غذا را گرم می کرد، آماده می کرد، می برد پشت در خوابگاه، از بین نرده غذا را می داد. چون دانشجویها حق نداشتند از خوابگاهها بیرون بیایند. بعد می آمد، وقتی هم که می آمد، چون دانشگاه علوم پزشکی سلف نداشت، می رفت غذای بچه ها را می گرفت، بچه ها

را صدا می‌زد که بچه‌ها بلند شوید، سحری آماده است. بعد ظرف‌هایی که کسی نمی‌شست را هم می‌شست و می‌گفت بچه‌ها، امسال ماه رمضان، شستن ظرف‌ها مهمان من. این دیگر آخر ایشارش بود.

من داشتم فکر می‌کردم که این جوان با پارسال چه تفاوتی کرده که پارسال بدون سحری، نمازش را هم با چشم بسته و یک وضو در اتاق به سرعت می‌خواند. الان این نشاط، این توان، بعد هم اصلاً انگار که هیچ خستگی در وجودش دیده نمی‌شد. با خودم گفتم آیا این آخرین حدی است که انرژی این جوان دارد آزاد می‌شود؟ دیدم نه این هم یک مرتبه از محبت است. این مرتبه از محبت، به یکباره چقدر انرژی برای این فرد ایجاد کرده! چقدر توان برایش ایجاد کرده! غیرقابل باور است. خودش هم باور نمی‌کرد که چنین توانی در وجودش باشد. اصلاً نمی‌دانست. کسی دیگری هم احتمال این را نمی‌داد. البته این آخرین مرتبه توان این جوان هم نبود، اگر یک محبت عالی‌تری شکل بگیرد از این هم اثرش بارز می‌شود. این‌ها در درون همه ما هست.

من باورم این است که مطابق تعبیری که شهید مطهری دارد، که می‌فرماید محبت و عشق مثل انرژی هسته‌ای است که قوا در حقیقت با این انرژی آزاد می‌شود؛ یعنی کار محبت و عشق این است که آن انرژی را آزاد می‌کند. شما این شیء را، این اورانیوم را در حالت عادی ببینید، چیزی غیر از آرامش در وجودش نیست؛ اما در درون این ذره از انرژی غوغاست. این غوغای انرژی چه‌طور آزاد می‌شود؟ شکافته هسته‌اش. این هسته‌اش که شکافته می‌شود، انرژی‌اش شکوفا می‌شود. این همه انرژی درونش خفته بود، کسی باور نمی‌کرد این همه انرژی داشته باشد.

در وجود انسان، انرژی‌ای عظیم‌تر از هسته اتم خفته است و شکافت هسته‌ای‌اش هم با محبت ایجاد می‌شود. لذا اگر در نظام دین ما ولایت و محبت را به عنوان یک راه ارتباطی با نامتناهی قرار داده‌اند، مسیرش را از طریق ارحام و خانواده و بعد رحم طینی و بعد اتصالش به رحم ولایی قرار داده‌اند، مال این است که این

انرژی با این اتصال آزاد شود. اگر ما توان مان در محبت بیدار شود، به هر مقداری که این توان بیدار شود، برای ما قدرت ایجاد می‌کند. حالا ببینید اگر شما هر کدام در حقیقت یک هسته‌ای باشید که این هسته با هسته‌های بعدی مرتبط باشد، به نحوی که ارتباط بین این‌ها به صورت رِیون در بیاید و حول محور محبت قرار بگیرند چه اتفاقی می‌افتد.

ببینید توانایی که یک جوان در یک محبت ظاهری عادی که آن هم خوب و خدایسند و رواست، این قدر انرژی اش مضاعف شد. اگر این محبت حول امام‌زمان عجل الله تعالی فرجه و حضرات معصومین علیهم السلام که محبت آنها وساطت برای محبت الهی دارد که کمال نامتناهی است در ما شکل بگیرد، قدرت ما چقدر می‌شود؟

عدم باور سبب محرومیت‌های ما

در جلسه‌ای بودم، فرزند یکی از اولیای الهی هم آنجا بود و می‌گفت از جوانی پدرم این را نقل کنم خدمت شما که پدرم برایم نقل کرده. من اولین فرزند خانواده بودم و مادرم دچار بیماری شده بود. پزشکان گفته بودند ایشان شش ماه باید در بیمارستان بستری شود. خلاصه پدرم ایشان را بستری کردند و مقدمات کار را فراهم کردند و در همین حین که در تهران ایشان بستری بودند، پدرم یکی دو جا ملاقات داشت. ایشان از تهران رفته بود و بعد از آنجا داشت برمی‌گشت، می‌گفت در مینی‌بوسی که از آنجا سوار شدم تا بیایم به تهران، یک خانمی با یکی دو تا بچه سوار شد و گفت: دو سه تا صندلی را نگه دارید. بچه‌های من وسط راه سوار می‌شوند. راننده هم خیلی راننده بدقلقی بود.

می‌گفت بالاخره به آنجا رسیدند، خانم می‌گفت: آقا، این‌ها این‌جا هستند، اتوبوس را نگه دارید. راننده اعتنا نکرد. این خانم با این بچه‌ها و آن دو سه نفری که سر راه بودند، می‌خواستند به امامزاده داوود بروند. این خانم به یکباره دید مینی‌بوس از آنجا رد شد و راننده اعتنا نکرد، بلند گفت: یا حضرت داوود! یعنی امامزاده داوود را صدا کرد. یکباره ماشین ایستاد! آن چنان با اعتقاد و محبت امامزاده را صدا کرد که

ماشین ایستاد! بعد من با خودم گفتم که این از امامزاده داوود این قدر با علاقه گفت و این‌گونه حاجت گرفت که ماشین اصلاً ایستاد. گفتم من زخم در بیمارستان بستری است، چرا نخواهم؟ (ببینید امید که ایجاد بشود، این‌طور است. ما راه‌های محبت و امید را در وجود خودمان بسته‌ایم. فقط درباره این موارد صحبت می‌کنیم.) با خودم گفتم خب یک هفته از خدا می‌خواهیم، در این یک هفته ببینیم می‌شود امامزاده داوود شفاعتی بکند، این همسر ما هم شفا پیدا کند؟ خلاصه رسیدم تهران و به بیمارستان رفتم. گفتم که من همراه مریض هستم، فلان اتاق است و می‌خواهم ایشان را ببینم. بررسی کرد و گفت: مریض شما مرخص است. منتظر است که لباس‌هایش را بیاورید تا بپوشد و برود. گفتم: نه آقا، اشتباه می‌کنی. این مریض ما بستری است و حالش بد است. این پرستار دوباره بررسی کرد و گفت: نه، مگر نمی‌گویید فلانی در اتاق فلان، تخت فلان؟ پزشکان ایشان را معاینه کردند و گفتند مرخص است. گفت من دیدم باور من در حد یک هفته بود و من یک هفته به خدا مهلت داده بودم، اما خدا یک ساعته اجابت کرد!

علامه طباطبایی در یک بیان زیبایی می‌فرماید که زمانی که یکی از ما بیمار می‌شود و باور داریم که این شخص خوب می‌شود، برای خوب شدنش به درگاه الهی می‌رویم و دعا می‌کنیم و... اما اگر کسی بمیرد، چطور؟ آیا وقتی از دنیا رفت، تمام شده؟ اما دعا‌های ما تمام می‌شود. می‌گوییم از دنیا رفت دیگر! علامه طباطبایی می‌فرماید که در روایت شریف هست که **إِنَّ الْعَطَايَا عَلَى قَدْرِ النَّيَّاتِ** یعنی عطایای ما به اندازه نیت‌های شماست. می‌گویند انبیا باور دارند خدا مرده را هم می‌تواند زنده بکند. لذا وقتی هم کسی از دنیا می‌رود، از خدای سبحان می‌شود تقاضا کرد که مرده زنده بشود و اتفاق هم افتاده است. بارها در تاریخ ذکر شده است. ولی ما این مقدار دیگر باور نداریم.

من داشتم به این آقایی که این واقعه را تعریف می‌کرد، عرض می‌کردم که باور ما این است اگر کسی چشم دارد، اما چشمش کم‌سو شده یا نابینا شده،

بالاخره چشم دارد، می‌گوییم این ممکن است شفا پیدا کند؛ اما اگر چشم نداشته باشد یا چشمش تخلیه شده باشد، دیگر این‌جا باور نداریم که این شفا پیدا کند. برای این دیگر دعا نمی‌کنیم. گفتم ولی این باورمان نیست و همین هم نقص است. بعد ایشان یک جریانی را نقل کرد که جالب بود، گفت این را آیت‌الله مصباح هم ظاهراً نقل کرده‌اند. می‌گفت ما مشهد مشرف بودیم، یکبار به برایمان سوال شد که آیا خدا چنین کسانی را هم می‌تواند شفا بدهد؟ ما دو نفر بودیم، یکی از ما (شک از بنده است که ایشان بود یا دیگری) رفته بود و در حرم نشسته بود. بعد دیده بود کسی به زیارت آمده که صورتش صاف است. یعنی نه اینکه چشم نابینا شده، اصلاً چشم صاف است. گفت دیدم این بنده خدا این‌جا دارد دعا می‌کند. یک دفعه دیدم سرو صدا دارد می‌شود. نگاه کردم و دیدم در صورت این بنده‌خدا چاک ایجاد شد و بعد مدتی هم همان‌جا چشم ایجاد شد. گفت دیدم خدا فقط قدرت‌ش بر این نیست که اگر عضوی باشد، سلامت آن عضو را ایجاد کند، بلکه حتی نبود عضو را هم می‌تواند جبران کند. خب این قدرت خداست، اما ما این نگاه را نداریم.

یک جریانی را کسی باز هم امروز در همان جلسه نقل می‌کرد. می‌گفت کسی دیده بود که ملائکه آسمان صف در صف و مسلح ایستاده‌اند. بعد جریان غزه و فلسطین و لبنان و... را هم می‌دیدم که داشت محقق می‌شد. گفت من دیدم که این شهادت‌ها، سختی‌ها و اذیت‌ها برای مومنین و مظلومین هست. گفتم: آخر شما که این همه مسلح و آماده و با تعداد زیاد هستید، چطور با این اسلحه ایستاده‌اید و این‌گونه کشتار می‌شود؟ ملائکه گفتند: ما آماده‌ایم. اما کسی از ما نخواست! گفت در همان حال مشاهده دیدم یک ماشینی داشت به سمت سیستان و بلوچستان می‌رفت. چند نفر نیروی نظامی در این ماشین بودند که برای مأموریت داشتند می‌رفتند. یکی از این‌ها به یکبار به متوسل شد به خدای سبحان که ما را در این راه امداد کنید. واقعاً متوسل شد که ما این‌جا ضعف داریم، توان نداریم، اما شما می‌توانید. می‌گفت یک دفعه دیدم دسته زیادی از ملائکه آمدند و با این‌ها

حرکت کردند و رفتند. مأموریت این‌ها به خوبی انجام شد و بازگشتند. علت ماجرا هم همین بود که این‌ها خواستند.

الان اگر ما باور داریم **وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**، اگر باور کنیم که **وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا، وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا، وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا، فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا، فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا**، ملائکه از محل‌شان کنده شدند، به اصطلاح شناکنان حرکت کردند. این‌ها همه دارند حرکت می‌کنند. تا قابلی که می‌خواهد این ملائکه مدبر امرش باشند، چه مرتبه‌ای از طلب را داشته باشد. تا **فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا، فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا** محقق بشود. ما باید از آن‌ها بخواهیم، آنها دائماً آماده هستند. مطابق روایات ماست. آماده، یعنی نه اینکه اسلحه‌هایشان در غلاف باشد تا ببینند چه زمانی در بیاورند. بلکه مسلح و آماده هستند و فقط می‌گویند ما را بخوانید تا بیاییم، ما آماده‌ایم. چند نفر از ما با این باور از خدای سبحان در مشکلات مان خواسته‌ایم که این‌گونه کمک بیاید؟ اگر هم خواستیم، باور نداشته‌ایم. یعنی واقعاً آن نظام باور در وجودمان نبوده است.

اهمیت ساختن ارتباطات ولایی در اسلام

داشتیم این را عرض می‌کردم که رُئیون یک حرکت اجتماعی ایجاد می‌کنند. از جمله حرکت‌های اجتماعی که پیوند ایجاد می‌کند، همین انس با خدا و انس با اهل بیت را ایجاد کردن است که پیوند بین ما ایجاد می‌کند؛ یعنی ما بدانیم هر کدام از ما محبتی داریم به امام زمان، در یک راستا داریم حرکت می‌کنیم. در مورد امیرمؤمنان علیه السلام نقل می‌کنند: با یک ضَمَمی حرکت کردند و داشتند می‌رفتند. حضرت گفتند: من دارم به کوفه می‌روم. دیگری هم گفت مثلاً من هم دارم می‌روم فلان جا. بعد از مدتی سربیک دوراهی رسیدند که باید از همدیگر جدا می‌شدند. کوفه اینطرف بود، راه آن مرد آن طرف دیگر؛ که فرد دید امیرالمؤمنین همراهش دارد می‌آید. حضرت فرمودند: این چند قدم همراهی با تو برگردن من حق ایجاد کرده، من باید مقداری تو را در مسیرت مشایعت کنم.

یا اینکه مفضل برای دیدن امام صادق علیه السلام به مدینه آمده است. خدمت امام

که می‌رسد، حضرت به او می‌فرمایند: مفضل، از عراق به مدینه تنها آمده بودی؟ جواب می‌دهد: نه با یک گروهی بودیم، به خصوص یکی از آنها خیلی با من رفیق بود. فرمودند: خب، کجا است الآن آن فرد؟ گفت: دیگر نمی‌دانم. به مدینه که رسیدیم، دیگر با هم خداحافظی کردیم. دیگر آن مرد به سراغ کار خودش رفت. حضرت فرمودند: یعنی می‌گویی در یک مسیری با هم همراه بودید، اما به مدینه که رسیدید دیگر از هم خبر ندارید؟ مگر می‌شود مؤمنین چند قدم با هم هم‌قدم باشند و ارتباطشان با هم قطع شود؟

ببینید، این در نگاه ارتباط اجتماعی که اگر ما در دانشگاه مدتی با هم هستیم، می‌گویند مگر می‌شود بعد از تمام شدن دوره دانشگاه، هر کسی به سراغ کار خودش برود و ارتباط تمام شود؟ این نگاه روابطی را ایجاد می‌کند، ارتباط حقیقی ایجاد می‌کند. حقوقی ایجاد می‌کند. اگر این نگاه در روابط اجتماعی ما دیده شود، ببینید جامعه چقدر پیوسته می‌شود! دیگر مشکل لاینحل باقی نمی‌ماند. اینکه الآن هر کسی خودش، یا هر جایی کسی کم می‌آورد، کسی به او اعتنا نمی‌کند، تکتک ما نسبت به حق کسی که این‌گونه به زمین می‌افتد و له می‌شود، باید بعداً پاسخ‌گو باشیم. که یک شیعه امیرالمؤمنین، یک مسلمان و مؤمن در یک جامعه ایمانی، یکبار به زمین بخورد و کسی دستش را نگیرد و بلندش کند؟! حاکمیت وظیفه خودش را دارد، باید کار خودش را بکند؛ اما مؤمنین چه وظیفه‌ای دارند؟ اگر صد نفر آمدند کنار این بنده خدا و دستش را گرفتند، راحت بلند نمی‌شود؟ با این کار جامعه پیوسته نمی‌شود؟

شما از خود دانشگاه شروع کنید؛ مثلاً چرا یکی نیست و مدتی است حضور ندارد؟ چرا هیچ‌کس احوال یک نفر را نمی‌پرسد که بگوید چه شد که نیامدی؟ یعنی این فضولی نیست. بلکه ارتباط است! فضولی باب غلطی است، اما ارتباط یک باب صحیحی است. در نگاه دینی ما، ارتباطات اجتماعی بالاترین عبادت است. بالاترین ولایت است. می‌گویند اگر ولایت ولی را می‌خواهی، راه ولایت ولی از ارتباط

اجتماعی عبور می‌کند. امکان ندارد کسی ارتباطات اجتماعی ضعیف داشته باشد یا اینکه ارتباطات اجتماعی نداشته باشد و به ارتباط با ولی برسد، اصلاً راه ندارد! خَرَجَ مِنْ وَلايَتِي! می‌گویند این‌ها از ولایت ما خارج هستند. برعکس هم تعبیر روایت این است که اگر ولایت آن مومن را به ولایت خودت گره زدی، ولایت خودت را هم به ولایت ما گره زدی و ولایت ما را هم به ولایت الهی گره زدی برنده‌ای! یعنی از آن‌جا شروع کردی و به مقصد رسیدی. یعنی این راه رسیدن به ولایت الهی در روابط اجتماعی است.

لذا اگر بگوئیم آیا خدای سبحان برای سلوک الی الله ﷺ از طریق نزدیک‌ترین راهی که برای جامعه ایمانی به عنوان یک نظام تشکیلاتی هست پیشنهادی داده یا نداده؟ قرآن کریم در این زمینه حرفی برای گفتن دارد یا ندارد؟ می‌گوید این طرح رِیْیون یک پیشنهاد برای حرکت دغدغه‌مندان و حلقه‌های میانی است؛ یعنی پیش‌قراولان جامعه ایمانی باید با این الگو شروع کنند تا بقیه با نگاه به این‌ها، دنبال این‌ها راه بیفتند و یاد بگیرند. اما اگر پیش‌قراولان و آن حلقه‌های میانی این رابطه را شروع نکردند و بی‌نشان گسست بود، بقیه به تبع این‌ها گسسته هستند و آن‌ها می‌توانند در روز قیامت به خدای سبحان شکایت کنند که خدایا ما که نمی‌فهمیدیم، اما این‌ها که می‌دانستند، این کار را نکردند. اگر این کار را انجام داده بودند، ما الان این‌جا نبودیم. مقام عالی‌تری داشتیم. خدا هم به آنها حق می‌دهد که فهم و علم آن‌ها در یک حدی بوده، اما برای این حلقه‌های میانی زمینه‌های رشد بیشتری فراهم شده بوده. لذا باید هم خودشان بهره‌مند می‌شدند و هم دیگران را بهره‌مند می‌کردند. به همین دلیل این‌گونه خمودی در جامعه ایمانی روا نیست. وقتی مؤمن یک کاری را انجام می‌دهد، می‌بیند مدام قدرت پیدا می‌کند. توسعه پیدا می‌کند. وجودش گسترده می‌شود. این رابطه‌ها قوی‌تر می‌شود. ببینید الآن چقدر این‌طور است؟ راه پیدا کنیم. تعریف پیدا کنیم. معنا پیدا کنیم. از یک کار درسی، رابطه شروع می‌شود تا رابطه عاطفی تا رابطه‌های احسان به همدیگر تا

در حقیقت ارتباطات با همدیگر، تا کمک به همدیگر در مسائل اجتماعی، کارهای زیادی می‌شود کرد در روابط اجتماعی و ارتباط ایجاد کرد که این‌ها همه طراحی الهی است. البته این فرصت هم همیشه امکان‌پذیر نیست. اینکه در یک دانشگاه جمعی بیایند، فرصت داشته باشند و ساعت‌ها کنار هم باشند. می‌دانید این مقدمه است برای آن نتیجه‌ای که ارتباط ایجاد بشود. اگر شما مقدمه را استفاده کردید و به نتیجه نرسید، اسراف کردید مقدمه را و بعدا باید پاسخگوی این نعمت‌ها باشیم. نمی‌دانم بالاخره توانستم یک انگیزه ایجاد کنم یا نه؟ ناامیدسازی نمی‌خواهیم بکنیم. ما دنبال امید هستیم. ان شاء الله روایات بحث امید را هم در جلسات بعدی می‌خوانیم که نگاه رَئیون بر این اساس است که روابط را توسعه دهند تا توانایی جامعه به بالاترین ظرفیت برسد. آن جوان را در نظر بگیرید که یکبار چقدر توانایی‌اش با یک محبت افزایش پیدا کرد. یک جامعه‌ای که با هم روابط پیدا کنند حول محور محبت امامشان، چنین خواهند شد.

| فایل صوتی جلسه |

جلسه دوم



| اسکن کنید |



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشتر در کمال فداکاری

جلکے سوم

CA

CH



تراحمات و موانع در مسیر تکامل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

خب، بحثی که پیرامونش در محضر دوستان بودیم در مورد پیشنهاد قرآن در نظام سلوک اجتماعی به سوی خدا تحت عنوان رُئیون بود. خب، هر موجودی برای رسیدن به مقصدش موانعی دارد. یک دانه گیاه که می‌خواهد بروید، باید زمین مساعد باشد، آب به موقع باشد، هوا مناسب باشد و خاکش مناسب باشد تا امکان رشد برای این پیش بیاید. هر کدام از این‌ها آفتی در آن ایجاد شود، این دانه ضایع می‌شود. بلکه بین هزاران هزار دانه‌ای که یک درخت تولید می‌کند، شاید یک یا دو دانه از این دانه‌ها درخت دیگری باشد و شکل بگیرد. این درخت به عشق آن درخت دیگری که از فرزندش می‌خواهد شکل بگیرد، این همه دانه تولید می‌کند تا بلکه یک یا دو تایی از این‌ها، نسل این درخت را باقی نگه دارد.

در حیوانات هم همین‌طور است. هر حیوانی برای بقایش، حالا اگر این حیوان درنده است یا حیوان گیاه‌خوار است، هرچه که هست، برای بقای نسلش خیلی باید در تراحمات عالم و تعارضات عالم بجنگد تا بماند. به این راحتی هر چیزی باقی نمی‌ماند؛ از یک مورچه گرفته تا یک فیل، فرقی نمی‌کند. همه این‌ها معارضاتی در عالم دارند. حتی جمادات هم همین‌طور است. ببینید، آب دائم دارد در سنگ ایجاد واپاشی می‌کند. باران که می‌بارد، آفتاب که می‌خورد، این واپاشی او را به دنبال دارد و آن هم مقاومت می‌کند. پس آن هم برای بقای خودش مقاومت دارد.

حال ببینید می‌فرماید: **أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى** خدا هر چیزی را که خلق کرده برای رسیدن به غایتش مسیری را معین کرده که در این مسیر موانع زیادی در راه است. آن وقت اکثر این موانع برای این است که این قدرت پیدا کند و قوی‌تر بشود. یعنی اکثر این موانع نمی‌توانند این را از بین ببرند، ولی باعث می‌شوند که قوا و قدرت این بروز پیدا کند. این را داشته باشید که سراسر عالم، عالم مادی، عالم

تراحمات و تعارضات است و در بین همه این‌ها، عده‌ای می‌توانند غلبه کنند بر این تعارضات تا بمانند.

موانع، عامل رشد و قوی شدن انسان

انسان در بین همه موجودات عالم، همه موانعی را که موجودات دیگر دارند را دارد. هر چه مانع برای جماد و نبات و حیوان هست، انسان دارد. آنچه که در نطفه او ممکن است ضعف ایجاد کند تا به جنین ننشیند یا هدر برود یا بعد از اینکه به جنینی نشست و در رحم مادر شکل گرفت، این جنین به سرانجام برسد یا نرسد. یا بعد از اینکه متولد شد، بیماری‌هایی که ممکن است باعث شود این فرد به رشد و بلوغش نرسد. یا اگر به بلوغ رسید، این ممکن است به مراحل اشدیت و آن کمال نهایی نرسد. این منازعات باعث می‌شود که انسان قوی‌تر بشود.

لذا می‌گویند بچه‌ای که در محیط ایزوله پرورش پیدا بکند، بچه ضعیفی بار می‌آید. قوی نیست. آن بچه‌ای که در محیطی که موانع در سراسر راهش باشد رشد نکند و هر چه که خواسته محقق باشد، این بچه قوی نمی‌شود. در آن شرایط وجود ناکامی‌ها، نامردی‌ها، سختی‌ها و مشکلات است که این قدرت‌های درونی برایش شکل می‌گیرد و آماده می‌شود برای زدن وزنه‌های سنگین‌تر. اگر کسی آن وزنه‌ها را درست نزده باشد، در نظام اجتماعی قدرت پیدا نمی‌کند تا وزنه‌های سنگین‌تر را بزند. خوب، اگر جایی انسان یا این موجود در برابر این مانع، قدرت مقاومتش را از دست بدهد، این به هلاکت می‌رود و نمی‌تواند بقا پیدا کند. حالا انسان علاوه بر این موانعی که در نظام مادی مانند بقیه موجودات دارد، هزاران هزار برابر فوق این موانع را در نظام روحی هم دارد که این‌ها را موجودات دیگر ندارند. این موجود بعد از اینکه تازه به بلوغ رسید، حالا شیطان یک موانع عظیمی را در راهش قرار می‌دهد که این به ثمر ننشیند و به کمال نرسد. چون مصداق **أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى** برای هر موجودی این بود که آن موجود به دنیا بیاید؛ مثلاً آن حیوان، بشود یک شیر ماده یا نری که در اوج کمالش است و بعد تولید نسل بعدیش را بکند، مبدأ بعدی

آن بشود. این اوجش بود. اما انسان تازه به این جا (بلوغ) که می‌رسد، آغاز راهش است. نه پایان راهش. بلکه از این جا باید با موانعی به اسم شیاطین نیز مقابله کند که این‌ها در مقابل خط هدایتی که این فرد می‌خواهد داشته باشد، مقابله می‌کنند تا این را ضایع کنند. آن مقابله‌ها غیر قابل قیاس با مقابله‌های نظام تکوینی است که عالم عادی دارد.

ضمن این که همه موجودات هم برای انسان بوده‌اند. لذا هر چقدر سختی برای همه عالم هست، به مراتب خیلی زیادی این سختی در نسبت با انسان و با نظام جسم و روحش هست. در روایت می‌فرماید نسبت نظام بدن انسان به نظام روح انسان مثل یک حلقه انگشتی می‌ماند در بیابان‌ها. بزرگی آن انقدر زیاد است که بدن مثل یک انگشت در بیابان است. انگشت در بیابان چقدر است؟ موانع نظام جسمی هم با نظام روحی به همین نسبت مثل یک انگشتی در بیابان‌ها است.

اعطای قدرت غلبه بر موانع

خب، حالا چرا این را عرض کردم؟ برای اینکه خدای سبحان جایی که مانع قرار داده، قدرت غلبه بر موانع را قطعاً قرار داده است. اما قدرت غلبه بر موانع در انسان باید به کار گرفته شود. یعنی اختیاراً باید این‌ها را به کار ببندد. اینکه خدا سبقت رحمت بر غضب دارد، یعنی در وجود این انسان قطعاً آن نگاه الهی قدرت غلبه بر نگاه شیطانی و موانع را دارد. اما شیطان تمام توانش را به کار می‌گیرد در مقابل انسان، نه خوابی دارد، نه چرتی دارد، نه غفلتی دارد، نه به اصطلاح تفرقی دارد، نه حواسش پرت می‌شود، تمرکز کامل دارد. انسان هم می‌تواند این گونه باشد، اما انسان خود را مشغول می‌کند به متکثرات و غفلت‌ها.

این باعث می‌شود یک حریفی که در مقابل انسان این گونه است، ضربه‌اش را بزند. حریفی که آن هم دشمن خونی انسان است و **فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ** قسم جلاله خورده که نگذارد انسان‌ها به کمالشان برسند و خدا هم در بهشت به آدم و حوا می‌گوید که این دشمن تو و همسر تو است، دشمن نسل تو است. دشمنی او

یک دشمنی کامل است. انسان هم قدرتمند در مقابل او است، اما اگر اسلحه‌اش را زمین بگذارد، سلاحش را زمین بگذارد، غفلت بر او حادث بشود، خب، دشمن چه کار می‌کند؟ از فرصت استفاده نمی‌کند؟ استفاده می‌کند، ضربه‌اش را می‌زند و این انسان زمین می‌خورد. اما خدا کاری کرده که حتی اگر انسان زمین خورد، قدرت بلند شدن دوباره را داشته باشد. لذا نظام توبه را برای بلند شدن دوباره قرار داده است. یعنی مثل اینکه یک حیات دوباره‌ای بعد از اینکه این ضربه خورد و زمین افتاد، خدا برایش قرار داده که این هم از باب رحمت است و خدا آن را قرار داده که بتواند دوباره برخیزد. ببینید این نگاه که خدا توانایی‌های ما را با قدرت غلبه بر شیطان خلق کرده و از آن طرف حتی اگر غفلت کردیم، راه بلند شدن دوباره را قرار داده، این چقدر می‌تواند خودش امیدآفرین باشد.

کسی که از اول، به عالم وقتی نگاه می‌کند، عالم را متشتت ببیند، عالم را صرفاً متزاحم ببیند، با نگاه کسی که می‌گوید تعارض عالم با من، (تعارض شیطان را نمی‌گوییم) تعارضی است که می‌خواهد من را قوی کند، که قدر فرق می‌کنند؟ این یکی می‌خواهد قوای من به فعلیت برسد. اگر یک کسی را می‌برند سربازی، دوره می‌بیند و در دوره برایش سخت می‌گیرند. اما این سختی برایش قدرت‌آفرین یا ضعف‌آور است؟ آموزششان می‌دهند. این سختی برای آماده کردن صحنه‌های سخت دیگر است. پس قدرت‌آفرین است.

خدا می‌گوید صحنه‌های هستی آنچه که پیش آمده، قدرت‌آفرین است. اگر بخواهیم یک جامعه‌ای را یا یک فردی را بشناسیم که قدرتش چقدر است، یکی از راه‌های شناخت قدرت او چیست به نظر شما؟ ابتلائات است. شدت ابتلائات است. یعنی این سنت الهی که هیچ‌گاه ابتلا و شدت ابتلا، فوق قدرت شخص نیست، ملاک سنجش قدرت است. چون این سنت الهی حتی همان جایی هم که ابتلا تطهیری است، صادق است. سنت الهی ابتلا تطهیری یعنی چه؟ یعنی من یک خطایی مرتکب شدم، عقاب این رفتارم این است که باید این تطهیر بر آن صورت

بگیرد. بعد می‌فرماید حتی این‌جا هم ابتلا فوق طاقت نیست. همین‌جا هم انسان لحاظ شده تا بتواند این را تحمل بکند.

یا مثلاً موت که از بالاترین ابتلائات است. می‌فرماید کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ انسان موت را می‌چشد، یعنی مرگ برای انسان چشیدن است. پس باید چشنده نسبت به آن تحمل داشته باشد. پس نفس انسان، نظام روحی انسان، قدرت تحمل هضم موت را دارد؟ بله. درست است بدن جدا می‌شود از نفس انسان یا نفس از بدن عبور می‌کند. اما در هر دو مینا، در عین حال، انسان چشنده موت است. انسان مرگ را می‌چشد. انسان نمی‌میرد بلکه چشنده مرگ است. کسی که می‌چشد باید حیات داشته باشد، باید ادراک داشته باشد، باید قدرتمند بر آن چیزی که می‌چشد باشد وگرنه اگر ادراک صورت نگیرد، چشیدن نیست. شما یک مرده را هرچه تکه‌تکه کنید، دیگر چشیدنی برای او نیست، بلکه تا وقتی زنده است، درد برای او چشیدن محسوب می‌شود.

با توجه به این نگاهی که انسان در این نظام حرکتی‌اش دارد، در مقابل هر ابتلائی، آن قوایی از وجودش که امکان غلبه دارد، به فعلیت می‌رسد و به کار می‌افتد تا در مقابل آن ابتلا بتواند غلبه بکند و خودش را حفظ بکند. خب، اگر این نگاه را در جامعه دیدیم، هیچ مصیبتی و فشاری و سختی و حادثه‌ای برای یک جامعه، فوق تحمل آن جامعه نیست. بلکه اگر شدت پیدا می‌کند، معلوم می‌شود که این جامعه قدرتمندتر شده که امکان تحمل این مرتبه را دارد. به همین جهت است که وقتی می‌گوییم عالم به سمت ظهور حرکت می‌کند، سرعت و شدت ابتلائات خیلی زیاد می‌شود. نه فقط شدت زیاد می‌شود، بلکه سرعت ابتلائات هم زیاد می‌شود. یعنی ابتلائات به گونه‌ای است که اگر صد سال پیش گاهی ممکن بود یک ابتلا در چند سال ابتدا ایجاد بشود و چند سال بگذرد تا دوباره ابتلا مهمی در جهان یا کشوری صورت بگیرد، امروز هر چقدر به سمت ظهور نزدیک‌تر می‌شویم، شدت و سرعت ابتلائات بیشتر می‌شود. چرا بیشتر می‌شود؟ تا قدرت توانایی‌های انسان بالاتر رفته و

تحملش بالاتر آمده. باید کلاس ابتلاش بالاتر برود. کلاس ابتلا که بالاتر رفت، این نشان‌دهنده قدرت این فرد است.

حالا نتیجه یک نوع نگاه این است که انسان وقتی ابتلا را می‌بیند یا ابتلا بعد ابتلا می‌بیند، به خدا عرض می‌کند: آخر من چه کردم که این قدر پشت سر هم من را مبتلا می‌کنی؟ چرا من مبتلا می‌شوم؟ و نتیجه یک نگاه دیگر آن است که عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد وین عجب من عاشق این هر دو ضد یعنی به اصطلاح این انسان در آن مصیبت‌ها و در آن شدت‌ها و راحتی‌ها، در هر دو با خدا دارد زندگی می‌کند و احساسش این است که اگر زمانی راحتی می‌دهد، وقت آن است که صفات شکرش بیرون بریزد و فعلیت پیدا کند. اگر هم سختی می‌دهد، باید صفات صبر در وجودش فعلیت پیدا کند و انسان قدرت هر دو را دارد. اگر انسان فقط به یکی ابتلا پیدا کرد، تنها یک جهت وجودش رشد کرده است.

داستان ابتلای حضرت ایوب

در ماجرای حضرت ایوب ، شدت‌هایی برای ایشان ایجاد شد، که در یک شب دوازده فرزندش با آن زلزله از دنیا رفتند و همه اموالش در یک شب سوختند و همه از بین رفتند. بعد مردمی که همه سر سفره ایوب  بودند، از ثروتی که داشت، پس مدتی ترکش کردند؛ به طوری که در کنار شهر زندگی می‌کرد و همسرش می‌آمد داخل شهر کار می‌کرد. آن هم چه کاری؟ کار پست، خانه‌ها را جارو کردن، لباس شستن و این‌ها را انجام می‌داد تا یک لقمه غذایی از کنار غذای آن‌ها یا ته‌مانده غذای آن‌ها (این هر دو وارد شده که کنار غذای آن‌ها یا ته‌مانده غذای آن‌ها) بهش بدهند بیایید با ایوب  بشیند و بخورد.

وقتی شیطان این را دید، دید که نتوانسته ایوب را به مقام ناسپاسی برساند، همین جور شاگرد است. بقیه شیاطین را صدا کرد، گفت من به عجز درآمد از دست ایوب، چه کنم؟ بعضی گفتند چرا این زنش هنوز با او هست. همین که زنش با او هست، یک نقطه قوتی برایش است. این را ازش باید بگیري تا بتواند بشکند و

پشتوانه‌ای نداشته باشد. شیطان به صورت انسانی آمد در شهر شایعه کرد که ایوب مریضی واگیردار دارد. در حالی که نداشت؛ اما شایعه کرد که مریضی واگیردار دارد و همسرش چون با او زندگی می‌کند، این هم مبتلا به همان مرض است و اگر بیاید در خانه‌های شما، شما را مبتلا می‌کند. این خانم می‌آید درب خانه‌هایی را که کار می‌کرد، یکی یکی می‌زند، هیچ‌کسی جواب نمی‌دهد یا می‌گویند نمی‌خواهیم. از صبح تا ظهر در کوچه‌ها می‌چرخد. بعدش ظهر می‌شود، مایوس از این که کسی کاری به او داده باشد تا ناهاری پیدا کند برای ایوبی که در کنار شهر است و آن‌جا مریض افتاده است.

شیطان حالا تازه به صورت یک کسی، شخصی که دارد عبور می‌کند، به همسر ایوب علیه السلام می‌گوید: خانم شما کی هستی که از صبح تا حالا این‌گونه در خانه‌ها را می‌زنی؟ خودش می‌داند، اما می‌خواهد نمک بپاشد به زخم. باز می‌گوید: شما چه کسی هستی که کسی جوابت را نمی‌دهد؟ گفت: من همسر ایوب علیه السلام هستم. گفته: آهان همسر ایوب علیه السلام؟ دختر یوسف علیه السلام؟ چون همسر ایوب علیه السلام دختر یوسف نبی علیه السلام هم بوده است. یوسف نبی علیه السلام چه زمانی ازدواج کرد؟ در دوران عزت یوسفی علیه السلام، در دورانی که عزیز مصر شد، بچه‌هایش همه عزیز پرورده بودند. همه نازپرورده بودند، یعنی در دوران شوکتش زندگی کردند. بعد شیطان این را گفت که به یادش بیاورد که دختر یوسف علیه السلام هستی. گفت پس تو دختر یوسف علیه السلام هستی. دختر یوسف علیه السلام کجا؟ این خانمی که در به در داخل کوچه‌ها در خانه‌ها در بزند تا راهش ندهند برای کار کجا؟ چقدر فاصله می‌شود. دوباره شیطان ول نکرد و گفت: پس کو آن عزت و شوکت یوسفی علیه السلام؟ این چه وضعی است؟

این نمک پاشیدن شیطان برای ما هم اتفاق می‌افتد، منتها به اشکال مختلفی هست که باید انسان فریب او را بشناسد. در این‌جا هم به صورت شیطان نیامد که آدم بگوید خوب، شیطان است، من حرفش را گوش نمی‌کنم. با خطورات درونی می‌آید، از بیرون افرادی را می‌فرستد و غیره. به هر حال خدای سبحان بندگان را

گاهی نعمت می‌دهد تا صفات شکر در درون این‌ها به بروز برسد و گاهی سختی می‌دهد تا صفات صبر برای این‌ها به بروز برسد. این‌ها هر دو کمالی است. نباید آدم تقاضای سختی یا مرض بکند. این گردن‌کشی است. اما اگر پیش آمد، از خدا شکایت نمی‌کند که چرا پیش آمده است! حتی تقاضای برداشتن هم می‌کند از خدا که: خدایا، این را برطرف کن، به من سلامتی بده، به من ثروت بده. این‌ها را می‌خواهد، اما شکایت از خدا که: «چرا من؟ چرا من این‌طور شدم؟» را نمی‌گوید. بعد آن خانم گفت: ما چه جوری شاکر خدا نباشیم که پسندید آن عمر طولانی از ما را که حدود هفتاد سال بود و به ما شوکت و عزت داد تا صفات شکر در ما فعلیت پیدا کند. حالا هم این سختی را پسندیده برای برهه‌ای از عمر ما که حدود پنج شش سال بوده تا الان، تا صفات صبر هم در وجود ما فعلیت پیدا کند. یعنی این خانم طوری پاسخ داد که شیطان نعره کشید آن‌جا. که من از دست این زن به عجز آمدم. یعنی این هم موحد است و نتوانستم حتی این خانم را ضربه فنی بکنم. نتوانستم کاری بکنم که یک آهی بکشد، یک فکری بکند که: «چرا شوهر من این‌جوری کرد با ما؟ چرا این‌جوری شد؟» این نگاه خیلی زیباست. این نگاه به عالم به گونه‌ای می‌شود که دیگر هیچ چیزی برای چنین فردی در مقابلش نیست. تعبیر حدیث معراج این است که کسی که به رضای من عمل بکند و مورد رضای من بشود، سه خصلت برای او لازم می‌شود: یکی از آن‌ها این است که تمام دنیا برای او (همه سختی‌ها و راحتی‌هایش) به گونه‌ای می‌شود که همه‌اش از زیر پایش عبور می‌کند. یعنی تعبیر «زیر پا» خیلی تعبیر زیبایی است. یعنی با این‌ها مصادمه ندارد. تصادفی با این‌ها ندارد. سختی هست، اما این سختی را احساس نمی‌کند. نه اینکه سختی را نفهمد، نه این که نفهمد گرسنگی را، اما یک حالی دارد با خدا که این گرسنگی را و این سختی را با او یک جور دیگری ارزش لذت می‌برد. مثل همین خانم. می‌گوید خدا ما را این‌طور پسندیده است. این گونه نیست که بگوید من جبری می‌شوم، اما در عین حال شاکي هم نمی‌شود و به تعبیر روایت، همه

سختی‌ها از زیر پایش عبور می‌کند. این خیلی زیباست.

موانع آخرالزمانی، آماده‌سازی برای ظهور

من این‌ها را دارم می‌گویم، چون ما داریم به سمت آخرالزمان حرکت می‌کنیم. اگر الان یک سختی‌هایی را داریم می‌بینیم، این‌ها آغاز سختی‌هاست، پایان سختی‌ها نیست. آغاز راه است. پس باید چه کنیم؟ آماده باشیم تا بالاتر از این برای ما قابل تحمل باشد. ببینید هر چیزی یک نقطه جوش دارد. وقتی رسید به نقطه جوش، دیگر آن‌جا جوش آمده. کنترلش سخت می‌شود. انسان هم بعضی مواقع اگر از قبل آماده‌سازی نکرده باشد، خودش مقدمات را به کار نگرفته باشد. نقطه بریدنش در کار می‌آید. یک جایی می‌رسد، در یک سختی، دیگر می‌بیند تحمل ندارد. نه اینکه نتواند مقابله کند با این‌ها. نه، چون از قبل خود را آماده نکرده، احساس می‌کند که نمی‌تواند. لذا می‌گوید نمی‌شود و می‌رُرد. دیدید بعضی‌ها یک جایی می‌رسند می‌گویند دیگر این را ما نمی‌توانیم. این را تحمل نمی‌کنیم و می‌رُزند. ناامید می‌شوند. در حالی که اگر نگاه صحیح پیش بیاید، اساسش این است که انسان در این رابطه‌ها احساس قدرت نکند، احساس قوت نکند و خودش را آماده برای مرتبه بعد نکند. یک قهرمانی که اول با یک سری کشتی می‌گیرد یا فوتبال می‌کند هر چه می‌رود بالاتر، رقیب‌ها سخت‌تر می‌شوند. در مراحل بعدی دائماً رقیب‌ها قدرتر می‌شوند. خب انسان هم در ابتلائات، در رابطه با شیطان، رقیب قدر شیطان است. اگر به کسی که استاد دانشگاه است بگوییم می‌خواهیم از تو یک امتحانی بگیریم، بعد که ورقه را باز کند، ببیند نوشته بنویس: «بابا آب داد» یا مثلاً نمی‌دانم «باران آمد»، بر نمی‌خورد بهش که این چه امتحانی از من دارند می‌گیرند در مرتبه من؟ بر نمی‌خورد؟ خب، بر می‌خورد، ناراحت می‌شود. ابتلائات، همان امتحانات ماست. اگر قرار باشد امتحانات ساده باشد و از این طرف بگوییم ما مومن آل محمد ﷺ هستیم و بالاترین هم هستیم. خب، آن امتحان چه نسبتی با این مرتبه ایمان دارد؟ چون ایمان پخته شدنش در ابتلا است. در امتحان است که رشد می‌کند. پس باید ابتلا به

اندازه ایمان باشد. که اگر ابتلا به اندازه ایمان شد، آن وقت از شدت ابتلا می فهمیم که این جامعه یا این فرد در چه رتبه‌ای از ایمان قرار دارد که خدا این ابتلای سخت را برایش ایجاد کرده است.

امروز محور مقاومت را می بینیم که به گونه‌ای شده که ابتلائات آن را قوی تر می کند. حتی اگر مثلاً در انتخابات آمریکا یک کسی پیروز می شود که این فرد کسانی را که دارد منصوب می کند، همه دارند با قلدری حرف می زنند که: «ما بیایم، دیگر فلان است و ما بیایم، این جور هست و آن جور است!» این در نگاه اول برای یک عده‌ای رعب آور می شود. چرا؟ می گویند دیگر این ها عزمشان جزم شد در مقابل ما. برای عده دیگر چه می شود؟ امید آفرین می شود. چرا؟ جنگ طلب نیستیم که بگوییم هر چه جنگی تر بشود، ما خوشحال تر می شویم. نه؛ اما احساس می کنیم خدا ابتلائات ما را یک رتبه دارد می برد بالاتر و اگر یک رتبه ابتلا دارد می رود بالاتر، یعنی جامعه یک قدم آمده بالاتر. رشد پیدا کرده. یعنی تحمل جامعه، یک مرتبه آمده بالاتر. البته به شرطی که عناصر امید را و تحمل را در جامعه ما بیدار کنیم. از پا ننشینیم، بیکار ننشینیم، منتظر نباشیم جامعه خودش مقاومت کند.

سه مرحله وهن، ضعف و تسلیم

این جاست که نقش آن جریان ریونی و حلقه واسط آشکار می شود. تعبیر آیه قرآن این است: **وَكَايُنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتِلْ مَعَهُ رِيُونٌ كَثِيرٌ** دنبالش می فرماید **فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** یعنی این ها هر چه مصیبت عظیم تر باشد و مشکل حادتر باشد، یک ذره در درون این ها سستی ایجاد نمی کند. وهن در این جا در کنار ضعف و استکانت آمده است. یعنی سه مورد آمده است: **فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا**. این سه تا کنار هم، سه مرحله است. مرحله عالی اش، وهن است که در درون این ها هیچ سستی ایجاد نمی شود. وقتی در درون این ها هیچ سستی ایجاد نشد، مرحله قبل از این هم معلوم می شود که محقق نشده **وَمَا ضَعُفُوا** یعنی در دایره مقابله و معارضه نمی بینی که این ها یک قدم عقب

بیایند. ضعف، عقب آمدن در بیرون است. وهن سستی و تزلزل در درون است. این که این‌ها هیچ‌واقعۀ سنگینی، هیچ سستی در درونشان ایجاد نمی‌کند و همچنین در بیرون هم یک قدم عقب نمی‌آیند.

یعنی این‌جور نیست که بیایند گوشه رینگ بگویند حالا یکی خورده‌ایم، بیایم استراحت کنیم ببینیم چی می‌شود، یک خورده عقب‌نشینی کنیم ببینیم چی می‌شود. نه! وَمَا ضَعُفُوا حالت تهاجمی‌شان را از دست نمی‌دهند، حالت تدافعی و کنارنشستن پیدا نمی‌کنند. نمی‌آیند گوشه رینگ. بلکه دنبالش می‌فرماید وَمَا اسْتَكَانُوا و این‌ها تسلیم هم نمی‌شوند. ببینید، اگر کسی تسلیم شد معلوم می‌شود دررتبه قبل ضعف نشان داده. کسی که ضعف نشان داده معلوم می‌شود دررتبه قبل وهن درونی پیدا کرده است. پس ریشه تسلیم از کجا آغاز می‌شود؟ از سستی درونی! یعنی اگر سستی در درون ایجاد شد، انسان در درونش متزلزل شد، یک خورده حوادث را که دید، دید دیگر آن اعتقاد و رسوخ قبلی را ندارد. این آغاز خطر است در جامعه. هم در حیات اجتماعی، هم در حیات فردی علامت خطر است. یک علامت تزلزلی است که ممکن است ادامه پیدا کند و البته می‌توان هم جلوی آن را گرفت تا ادامه پیدا نکند.

در جنگ احد وقتی که جنگ مغلوبه شد، عده زیادی با این شایعه که پیغمبر کشته شده فرار کردند. عده‌ای شهید شدند، آن هفتاد نفر و عده‌ای هم که ماندند زمین افتادند و مجروح شدند. سه دسته شدند: عده‌ای شهید شدند که آن هفتاد نفر بودند، عده‌ای مجروح شدند که این‌ها هم جمعیت کمی نبودند. عده زیادی ولی فرار کردند. آن وقت این‌ها که فرار کردند خودشان دو دسته شدند: یک دسته‌شان رفتند که رفتند و دیگر برنگشتند. یک دسته دیگرشان را قرآن می‌فرماید درحالی که داشتند فرار می‌کردند، یک بارانی بارید و ما یک چرتی بر این‌ها غلبه دادیم. یعنی همین توی حالتی که آدم دارد می‌رود، نه این که بخوابد؛ یک لحظه انگار انسان یک شوکی بگیرد، یکهو بیداری ایجاد بشود. می‌گوید برای این‌ها این را غلبه دادیم

و ناگهان گفتند ما چه کردیم؟! پیغمبر را رها کردیم، داریم می‌رویم! برگشتند. یعنی یک عده‌ای بعد از رفتن برگشتند. یعنی سستی برایشان ایجاد شد، اما این سستی به ضعف نرسید. در نهایت با اینکه این فرار هم یک ضعف بود، اما زود جبران کردند. اما آن‌هایی که رفتند، جوری شد که تعبیر قرآن را ببینید: وقتی رفتند، منافقین از فرصت استفاده کردند و به‌شان گفتند که قبل از اینکه ابوسفیان و لشکرش بیایند مدینه را بگیرند، خودتان بروید اظهار پشیمانی کنید، بگویید ما از اسلام برگشتیم. یعنی وضعی که منجر شد به استکانت! تسلیم شدن! حتی بعضاً پیغام فرستادند که ما از اسلام برگشتیم و قرار نیست با شما بمانیم. یعنی استکانت! خب این از کجا شروع شد؟ از وهن و از سستی درونی. اول سستی درونی، بعد ضعف بیرونی، بعد استکانت و تسلیم! البته تا سستی درونی هست کسی خبردار نمی‌شود. ضعف بیرونی آغاز نشان داده شدن این است که فرد متزلزل شده. اما دیگر استکانت نهایت آن است. لذا تا موقع ضعف هم باز جای برگشتن هست. یعنی ما می‌توانیم مومنین ضعیف الایمان را هم داخل در ایمان بدانیم و این‌ها را طرد نکنیم.

امید در برابر وهن و رمز پیروزی

حالا ببینید، امید از کجا گره می‌خورد با کدام یک از این سه مرحله؟ امید داشتن در مقاومت به کدام یک از این سه مرحله گره می‌خورد؟ وهن درونی یا ضعف بیرونی یا استکانت؟ آن امید، در مقابل وهن هست. البته اگر امید در مقابل وهن و سستی درونی بود، دنبالش در مقابل ضعف هم هست، در مقابل استکانت هم هست! یعنی امیدی که در مقابل وهن است، که باعث می‌شود انسان سست نشود، همین امید باعث می‌شود انسان قدرت غلبه را در وجود خودش احساس بکند.

همین مسئله را ببینید در جریان طالوت و جالوت که پیش آمد. وقتی که این‌ها تقاضا کردند خدا یک کسی را برایشان بفرستد تا حالا که این‌ها همه چیز را از دست داده‌اند، در مقابل این ظالم بچنگند، خدا تالوت را فرستاد. بعد این‌ها ابتدا

گفتند: آخر این نه خانواده‌اش معروف است، نه پولدار است، از این چرا تبعیت بکنیم؟ خدای سبحان فرمود: که من به این بصیرت و علم و قدرت دادم. هم علم دادم، علم جنگی. هم قدرت جنگی و توانایی دادم. لذا این فرد شایسته است! نه نسب، نه ثروت، بلکه آن علم و قدرت برای جنگ لازم است که من به او این‌ها را دادم. لذا بالاخره راه افتادند برای مقابله با جالوت. یک عده‌ای البته نیامدند و راه افتادند. آن‌جا آیه دارد **إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ** طالوت به ایشان گفت که خدا می‌خواهد شما را به یک نهری مبتلا کند. این‌ها تشنه و با عطش زیاد، اسلحه حمل می‌کنند و در بیابان دارند حرکت می‌کنند. حالا تشنه‌شان می‌شود و یک آب شیرین گوارا هم خداوند برساند. **إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ** سرراهمان یک آبی قرار دارد. حالا با همه این عطشی که داریم، **مَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي** اگر کسی از این آب بخورد، از من نیست. بعد می‌فرماید **وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ** یعنی اگر کسی اصلاً نچشید، یعنی دست به آب نبرد، صورتش را به آب نزد، به لب‌هایش نزد، یعنی نه تنها نخورد، بلکه حتی نچشید. این اصطلاحاً «مِنَّا» می‌شود و رشدش در این محقق می‌شود.

حالا اگر کسی یک مشت از این بر دارد، با دستش یک مشت بخورد، می‌گوید این هم یک مرتبه از ضعف است. اما سه مرتبه را بیان کرد که دو مرتبه‌ش مجاز است. یکی آن کسی که اصلاً نخورد و **مِنَّا** شد و دیگری هم کسی که تنها یک مشت بخورد.

می‌گوید این‌ها وقتی رسیدند به این نهر، اکثرشان از شدت عطش نه شروع کردند آب خوردن، بلکه خودشان را انداختند در آب! خب، عده‌ای به آب نزدیک نشدند با همه عطشی که داشتند و بعضی هم که کثیری از مومنین بودند، این‌ها یک مشت خوردند. بعد این‌ها از این‌جا عبور کردند. با این آزمایش سه دسته شدند. این سه دسته وقتی عبور کردند، عصر رسیدند به لشکر جالوت. می‌گوید با دیدن لشکر جالوت که غرق سلاح بودند و قوی بودند، این‌ها ترسیدند. این‌ها یک مشت آدم به اصطلاح دربه‌دری بودند که با یک سازماندهی ساده و با اسلحه‌های سبک

حرکت کردند و آمدند در مقابل لشکر منظم و با قدرت جالوت. یک دفعه فکر کردند جنگ هم به همین راحتی است که می‌رویم و می‌جنگیم دیگر. ندیده بودند! وقتی رسیدند، دیدند که عجب! جالوت که می‌گفتند این است! گفتند ما که نمی‌توانیم مقابل این جالوت و جنودش بایستیم. این کدام مرحله است؟ وهن یا ضعف یا استکانت؟ این ضعف است. وهنش کجا بود؟ آن‌جا که به آب رسیدند. آن آزمایش بود. جلو دشمن نبود، اما اختیاراً نباید می‌خوردند. یعنی در یک آزمایش، قبلش اختیاراً باید قدرت درونی‌شان را محکم می‌کردند که وقتی به جنگ می‌رسند، مبتلا به ضعف نشوند. اما این‌ها چون آن‌جا یک مشت خورده بودند دیگر بعدش هم نتوانستند. کی این را گفت که طاقت مبارزه با جالوت و جنودش را نداریم؟ آن‌ها که یک مشت خورده بودند، نه آن‌هایی که هیچی نخورده بودند.

آن‌ها که هیچ نخورده بودند، چیزی نگفتند. اما تا دیدند گفتمان این‌ها این شد که طاقت نداریم در مقابل جالوت و جنودش، بلافاصله به دنبال این حرف، گفتند چرا ما زودتر حرف نزدیم؟ این شد که آن‌ها گفتند **كَمْ مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ** **فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ** چه عده‌های کمی که با قدرت ایمان در مقابل نیروهای زیادی غلبه کردند و توانستند غالب بشوند. خدا پیروزشان کرده است. از چه کسی صادر شد این کلام؟ از آن‌هایی که آن‌جا وهن پیدا نکرده بودند و هیچی آب از آن‌جا نخورده بودند.

بینید که اگر قبل از واقعه انسان آماده باشد، چه می‌شود. ما الان در دوران قبل از واقعه هستیم که باید به بلوغ مقاومت برسیم. تا به مرتبه مَنّا بودن برسیم. نه به مرتبه‌ای که یک مشت بخوریم. اما اگر همه مردم هم در این رتبه نیستند، آن مقداری هم که یک مشت می‌خورند را حفظ می‌کنیم. مگر کسانی که این‌جا هیچ توانایی و اراده ندارند. مگر کسانی که که وقتی به آب می‌رسند و بهشان می‌گویند نخورید، برعکس می‌افتند در آب. این‌ها دیگر به درد جنگ نمی‌خورند. لذا می‌گوید

تالوت با آن کسانی که به او ایمان آوردند و اصلاً نخوردند و آن‌هایی که یک مشت خوردند، از آن‌جا عبور کرد و و بقیه ماندند. بهشان گفتند شما حق ندارید با ما بیائید. البته خودشان هم نمی‌رفتند. یعنی خودشان می‌گفتند که جنگ سختی دارد، تشنگی دارد، مشکلات دارد، ما مردش نیستیم. رها کردند و نرفتند.

از این‌جا به بعد ببینید. حالا شب داوود ﷺ آمده، این‌ها را دیده، می‌بیند همه دارند حرف می‌زنند که لشکر جالوت خیلی قوی است. جالوت خودش غول عظیم است. می‌گویند مگر می‌شود کسی حریفش بشود؟ داوود گفت: کی هست این جالوت که این قدر در موردش حرف می‌زنید؟ گفتند فردا بیا تا ببینی. فردا صبح که شد، به داوود که نوجوان بود، گفتند جالوت را می‌بینی؟ آن فرد است. واقعاً در تاریخ نقل شده است که خیلی تنومند و قوی و غرق سلاح و رزم‌دیده بود.

خلاصه داوود ﷺ گفت: این جالوت است؟! داوود ﷺ اهل فلاخن بود. این فلاخن که حالا این‌ها (رژیم غاصب صهیونیستی) اسم شبکه دفاعی‌شان را گذاشتند فلاخن داوود ﷺ. فلاخن از ابزار جنگی است که سنگ می‌گذاشتند رویش می‌چرخاندند و پرت می‌کردند. داوود ﷺ چون دامدار بود، برای اینکه گوسفندش را حفظ بکند، این سنگ را می‌گذاشت و گوسفندها که می‌خواستند بروند جایی دور، داوود می‌زد که برگردند. با این فلاخن یک سنگ گذاشت و خودش پرت کرد به سمت جالوت. می‌گویند سنگ هم مستقیم رفت و خورد به پیشانی جالوت و جالوت از اسب به زمین افتاد و مُرد.

اصلاً باورمان می‌شود که یک دفعه در نقطه‌ای به اذن خدا، این‌ها که تعدادشان خیلی کم بود و ضعیف بودند در مقابل همچنین لشکری پیروز شوند؟ ما خدا را اگر باور کردیم، پای امر خدا ایستادیم، به موقع خودمان را قوی کردیم، دچار وهن نشدیم، رزمایش‌ها را هم دیدیم، ابتلائات را هم پشت سر گذاشتیم، آن گاه پیروز می‌شویم. نه اینکه بگوییم می‌نشینیم، خدا هست. مثل بنی‌اسرائیل نگوییم ما این‌جا نشستیم، تو با خدایت برو بجنگ، وقتی غلبه کردی، آن وقت ما می‌آییم

داخل می‌شویم. نه، این‌ها ایستادند پای جنگ و خدا هم جنگ را برداشت ازشان. آن‌جا دارد که داوود علیه السلام جالوت را به قتل رساند و آن طرف مقابل شکست خوردند به اذن الله تعالی.

حفاظت از جامعه از دچار شدن به وهن

ما باید از مرتبه وهن مراقب باشیم. در جامعه و حیات اجتماعی کسانی هستند که به هر گونه حرف و حدیثی ایجاد وهن و سستی و ناامیدی می‌کنند و حرف ناامیدانه می‌زنند، حتی گاهی مومنین به جای اینکه امیدها و نقطه امیدها را پررنگ کنند، می‌آیند و در وقت جنگ و مقابله و سختی‌های کار، ایرادگیری‌های نابجا می‌کنند. هر جایی هم که نقطه قوت است، می‌بینی این فرد باز حرف دارد. می‌بینی اگر وعده صادق هم هست، این فرد می‌گوید چرا بیشتر نزدند؟! چرا دیر زدند؟! چرا این جوری زدند؟! یعنی حتی آن‌جا هم که اوج نقطه پیروزی و غلبه ما هست، همون‌جا هم ان قلت دارد. آن‌جاهایی که ضعف داریم که می‌گوید، آن جایی هم که قدرت داریم، کافی است یک جایی خللی کوچکی درونش پیدا کند، همان را بزرگ می‌کند و فکر می‌کند که دارد چه کار می‌کند. فکر می‌کند دارد خدمت می‌کند به مومنین که دارد نقاط ضعف را می‌گوید. نقاط ضعف را کجا پررنگ می‌گویند؟ آن جایی که اصلاح بشود. وقتی که انسان در جایگاه مقابله نیست. و گزینه دشمن از این استفاده می‌کند که در جامعه شما دائم حرف ضعف بزنید. حرف نمی‌شود، نمی‌توانیم، نشد، کم بود، خوب نبود و ... بزنید.

حضرت آقا، در بیانیه گام دومشان این جمله را دارند: «توصیه من امید و نگاه خوش‌بینانه به آینده است. بدون این کلید اساسی همه چیز قفل است. هیچ گامی نمی‌توان برداشت. آنچه می‌گوییم، یک امید صادق و متکی به واقعیت‌های عینی است. این جانب همواره از امید کاذب و فریبنده دوری جستم، اما خود و همه را از نوسیدی بی‌جا و ترس کاذب نیز برحذر داشته و برحذر می‌دارم.»
دقت کنید، سیاست تبلیغی و رسانه‌ای دشمن و فعال‌ترین برنامه‌های آن،

مایوس‌سازی مردم و حتی مسئولان و مدیران ما از آینده است. خبرهای دروغ، تحلیل‌های مغرضانه، وارونه نشان دادن واقعیت‌ها، پنهان کردن جلوه‌های امیدبخش، این‌ها هر کدام یک کار دشمنان است. بزرگ کردن عیوب کوچک، کوچک نشان دادن یا انکار محسنات بزرگ، این‌ها را دشمنان می‌کنند. بدی‌ها را چکار می‌کنند؟ زود بزرگش می‌کنند. این‌ها برنامه همیشگی هزاران رسانه صوتی و تصویری و اینترنتی دشمنان ملت ایران است و دنباله‌های آن‌ها در داخل.

بعد آقا می‌فرمایند: «شما جوانان»، یعنی الان تکلیف برای ما دارد: «شما جوانان باید پیشگام در شکستن این محاصره تبلیغاتی باشید». چه جوری بشکنیم این را؟ «با ایجاد امید در خود و دیگران، نهال امید به آینده را پرورش دهید، ترس و ناامیدی را از خود و دیگران برانید». این جمله‌شان دیگر کلیدی‌ترینش است. یعنی این ایجاد امید و مقابله با ترس، این نخستین و ریشه‌ای‌ترین جهاد شماست. جهاد یعنی آن نقطه‌ای که دشمن دست گذاشته رویش و ما می‌خواهیم مقابله با دشمن بکنیم. می‌گوید جهاد الان، این فقط نیست که فکر کنیم اسلحه به دست بگیریم، برویم بجنگیم. جهاد این جایی است که دشمن آن نقطه فکری جامعه ایمانی را هدف گرفته که جامعه را به تزلزل بکشاند. جامعه اگر به تزلزل کشید، هر خبر واقعی، حتی خبر بزرگ را به این جامعه ترسیده و ناامید، وقتی که بدهی در هاضمه وجودش تبدیل به چه می‌کند؟ تبدیل به ضعف بیشتر می‌کند. یعنی کسی که ترسیده، در آن لحظه ترس، آن لحظه نومیدی، هر واقعیت خوب هم برایش دیگر جذاب نیست، امیدبخش نیست. باید امیدش اول تغییر بکند.

دستگاه محاسباتی که آقا در آخرین پیامشان گفتند؛ دستگاه محاسباتی باید تغییر کند و دستگاه محاسباتی این فرد که دشمن در او اختلال در ایجاد کرده، خبرهای راستش در این هاضمه تبدیل به دروغ می‌شود. مدام می‌گوید این خبرهای خوب راست نیست، این‌ها را دارند الکی می‌گویند. پس نخستین و ریشه‌ای‌ترین جهاد امروز ما در آن حرکت آخرازمانی که برای حل مشکلات آینده می‌خواهیم قدم

برداریم، چیست؟ خودمان از درون دچار وهن نشویم. نقطه امید است که انسان از وهن مانع می‌شود. امید در درونمان قوی باشد. جامعه را امیدوار بکنیم. این جامعه از درون خانه انسان شروع می‌شود تا جامعه پیرامونی انسان کشیده می‌شود تا جامعه کلان‌تر گسترده می‌شود. اگر این نگاه را داشتیم، کاملاً خطی مشی امروز ما، وظیفه امروزی ما، تکلیف ما در جهاد و مقابله و معارضه معلوم می‌شود. با این نسبت که روز به روز حوادث آینده سرعت و شدت بیشتری پیدا خواهد کرد و ما اگر امروز این توان را پیدا نکردیم، دیگر بعداً قدرت مقابله و توان مقابله با آن حوادث و مقاومت در آن حوادث را نخواهیم داشت.

| فایل صوتی جلسه |

جایگاه سوم



| اسکن کنید |



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلد کے چھارم



ابتلائات شدیدتر، قدرت ورشد بیشتر

بحث ما در این شب‌ها در مورد رُئیون، مقاومت، امید و صبر بود. بحث دیشب به اینجا کشید که آنچه در جریان ظهور می‌خواهد محقق بشود، قطعاً در مراحل قبلیش ابتلائات شدیدی رخ خواهد داد. عرض کردیم هر چقدر مقام و کمال انسان بالاتر برود، ابتلائات سنگین‌تر می‌شود، زیرا ابتلاء متناسب با آن مقام انسان و میزان داشتن صبر و کمال اوست. روایتی هم داریم که به انسان به مقدار ابتلائی که می‌خواهند بدهند، صبر عطا می‌شود. لذا اگر کسی را ابتلاء سنگین دهند، یعنی صبر سنگین داده‌اند و صبر، خودش کمال است. هر چقدر صبر عظیم‌تر بشود، ابتلاء عظیم‌تر شده و انسان کامل‌تر می‌شود؛ و چون در زمان ظهور، حقیقت ظهور کامل‌ترین و نهایی‌ترین حادثه‌ای است که در عالم دنیا می‌خواهد محقق بشود، پس باید ابتلائات قبل از ظهور، شدیدترین ابتلائات باشند.

منتها این حقیقت نباید دل مؤمنان را خالی بکند. چرا که یک طرفش دیدن شدت ابتلائات است و طرف دیگر شدت کمال است که این ابتلاء متناسب با اوست. لذا عرض شد که حتماً خداوند سبحان به واسطه سبقت رحمت بر غضبش، قدرتی غلبه بر آن ابتلاء را برای مؤمن و جامعه مؤمنین قرار داده است. این بحثی بود که با نگاه قرآنی و استشهاد به جریانات مختلف قرآنی برای دوستان در شب قبل بیان شد.

جنگ ادراکی آخرالزمان و نقش رُئیون

آنچه که امشب در ادامه این بحث داریم این است که در شدت‌ها و ابتلائاتی که می‌خواهد محقق بشود، انسان به جایی می‌رسد که از همه اسباب عادی، با وجود آن که هستند و اثر دارند، قطع علاقه می‌کند و دل می‌کند. می‌بیند که اسباب هست، درمی‌یابد که اسباب باید باشند، اما این قدر ابتلائات سنگین می‌شود که دل انسان از این اسباب کنده می‌شود. این خیلی مرتبه سنگینی است. این خیلی واقعه عظیمی است.

حال ببینید، جنگ آخرالزمان جنگ ادراکی است. یعنی جنگی که در آخرالزمان

شدت پیدا می‌کند، جنگ سخت‌افزاری فقط نیست! ممکن است سخت‌افزاری هم باشد، ممکن است وسایل نظامی هم در کار باشد، اما آنچه که در کار این جنگ اثرگذار است، آن جنگ ادراکی است که به تعبیر مقام معظم رهبری، ساختار فکری جامعه را به هم می‌ریزد. لذا دیشب جمله رهبری را خواندیم که فرمودند: اولین و مهم‌ترین عرصه‌ای که برای این جنگ لازم است که جوانان در آن عرصه قدم بردارند، ایجاد امید در خودشان و دیگران است. چون در این جنگ، سلاح اصلی امید است. یعنی اصل برخوردها در این عرصه شکل می‌گیرد.

حال این نکته خودش جای عمیق شدن دارد که ساختار جنگ در آخرازمان، ساختار جنگ ادراکی و فکری است. لذا نقش رژیون فقط به عنوان کسانی که در عرصه‌های نظامی فعال هستند دیده نمی‌شود، بلکه در کنار عرصه‌های نظامی، در عرصه‌های فکری و اجتماعی نیز این‌ها نقش ویژه‌ای دارند. لذا با این نگاه، ما می‌خواهیم بگوییم که رژیون در نظام اجتماعی مثل ضربه‌گیرند؛ یعنی رژیون یک حفاظی را ایجاد می‌کنند در جامعه مؤمنین. چرا؟ چون این‌ها دغدغه‌مندان و متفکران و نخبگان جامعه ایمانی هستند. کسانی هستند که دغدغه بیشتری دارند. لذا در تمام عرصه‌ها و مراتبشان، این‌ها جلو دارند و این فشارها و شدت‌ها بر رژیون که خط مقدم مدیریت ادراکی جامعه هستند، وارد می‌شود و این‌ها شدت فشار و سختی آن را می‌گیرند تا یک مقدار کمی از آن به جامعه برسد.

لذا اساس آن جنگ ادراکی آخرازمانی در نظامی شکل می‌گیرد که رژیون خط مقدمش و جلودارش هستند. پس اگر ما به عنوان رژیون می‌خواهیم جلودار این خط باشیم، باید در این مسئله خیلی جلو رفته باشیم، آمادگی داشته باشیم و اطلاعاتی را طی کرده باشیم. به طوری که تازه پس از واقعه، مطلع نشویم، بلکه انسان به جایی برسد که پیش از واقعه بتواند حرکت دشمن را پیش‌بینی کند.

لذا در رابطه با رژیون باید گفت این‌ها کسانی هستند که آن مشکلات و مصائب و فتنه‌ها را دارند رصد می‌کنند و جلودار حل کردن آن‌ها نیز هستند. نه این که فقط

رصد می‌کنند، بلکه جلودار حلق نیز هستند. این نگاه را اگر باور کردیم، آن موقع می‌توانیم توطئه‌های دشمن را بفهمیم که در چه حیطه‌ای محقق می‌شود. یعنی جنگ اگر اساسش جنگ ادراکی باشد، پیش می‌آید که گاهی ما ناخواسته سرباز دشمن بشویم بدون اینکه بدانیم و بفهمیم سرباز دشمنیم! زیرا در جبهه جنگ ادراکی، نیروها کاملاً درهم‌اند. جبهه به صورت شفاف و واضح نیست. نفر دشمن هیچ‌گاه تابلو ندارد، هیچ لباس خاصی ندارد. اصلاً اثرگذاری‌اش به این است که در بین لشکر مقابل باشد، باید درون آن جا باشد تا تأثیرگذاری بالاتر را ایجاد کند. به خاطر همین اگر دیدید که هر جایی کسی در جهت ناامیدسازی مردم دارد حرف می‌زند، حالا خواسته باشد یا ناخواسته، اما دارد در مسیر دشمن حرکت می‌کند.

حفظ امید، گلوگاه جنگ ادراکی

جامعه اگر آن نقطه امیدش را از دست داد، هر خبر و واقعه صدقی، هر کار بزرگی در این جامعه کوچک می‌شود. یعنی هر کاری که بکنید، در این جامعه می‌آید در معده ناامیدی هضم می‌شود. این معده ناامیدی، ذهن کسانی است که در این جامعه دارند زندگی می‌کنند. لذا در این عرصه، این کار بزرگ تبدیل می‌شود به یک کار بی‌ارزش! بعد از آن طرف می‌بینید یک نقصان کوچک در این نگاه و این ساختار فکری تبدیل می‌شود به یک بحران بزرگ! با اینکه آن مسئله آنقدر اهمیت ندارد. ببینید جریان کرونا که پیش آمد، خیلی کشورها مبتلا به کرونا شدند، اما با یک نقشه جدی در کشور ما، جریان کرونا منجر به یأس و ناامیدی در کشور شد. اخبار کرونا، تعداد کشته‌ها و از دنیا رفته‌ها و وفات‌یافتگان و مبتلا شدگان، دائم هر روز در صدر اولین خبرها بود! به طوری که مردم احساس می‌کردند کاری در مقابل این بحران دیگر نمی‌شود کرد. بیان آن افراد این بود که ما این‌ها را می‌گوییم تا مردم احتیاط کنند، اما احتیاط کردن هم یک حدی دارد. از یک حدی که خبررسانی اخبار ناگوار بگذرد، به ناامیدسازی می‌رسد، به مایوس‌سازی می‌رسد. آن وقت به دنبالش فتنه‌ها محقق می‌شود. جامعه آماده می‌شود که از هیچ خبر خوبی بهره نداشته

باشد و یک خبر بد بتواند او را منفجر کند.

دقت بکنید در جریان کرونا، همه کشورها مبتلا بودند، اما کسانی که در کشورهای دیگر بودند، وقتی که با آن‌ها گفتگو می‌کردیم، می‌گفتند ما در کشورمان حتی گاهی از شما بیشتر کشته دادیم، اما در کشور ما، سازمان صداوسیما و رسانه و دولت این‌طور برخورد نکردند با مردم. حال آن که خود کرونا اساسش بر این بود که اگر کسی حالت امید به بقایش را از دست بدهد، بیماری بیشتر اثر می‌کرد و نافذتر می‌شد. به طوری که از وقتی سیستم بیان اخبار متفاوت شد، یک دفعه وضعیت جامعه در این مسئله متفاوت شد و اوضاع بهبود یافت.

نقش قیام حضرت زهرا (ع) در جنگ ادراکی

در جریان حضرت زهرا (ع) که محقق شد، ببینید جریان سکوتی را که در جامعه ایجاد کردند. آن چماق‌دارها را که تو خیابان آوردند، یک دفعه همه به یک سکوت کشیده شدند. یعنی هجوم خبری به صورتی بود که انگار واقعه دیگر محقق شده است. بیعت صورت گرفته و قضیه تمام شده است. همه اجماع کرده‌اند. دقت کنید، در واقع هنوز اجماعی صورت نگرفته بود، اما خبررسانی طوری بود که انگار اجماع محقق شده است. اغلب کسانی که ناراضی بودند را به سکوت کشاندند و بعدش به بیعت کشاندند. این‌ها دیدند مقاومت دیگر فایده ندارند. در این میان تنها کسی که این سکوت را شکست و در مقابل آن یک تنه قد علم کرد، حضرت زهرا (ع) بود. یعنی در آن حال ناامیدی که مؤمنین می‌دانستند امیرالمؤمنین (ع) باید خلیفه باشد، هنوز یادشان بود که پیغمبر حدود هفتاد روز پیش حضرت را به عنوان خلیفه معرفی کرده بودند، تنها کسی که قیام کرد، حضرت صدیقه (ع) بود.

ببینید، جو غالب و مدیریت ادراکی جو به سمتی رفته بود که همه احساس کردند که دیگر نمی‌شود کاری کرد، دیگر از دست رفته، تمام شده کار و این‌ها سلطه پیدا کردند. این جا یک نفر جو را شکست. ما نمی‌دانیم اگر این جو با حرکت حضرت زهرا (ع) شکسته نمی‌شد، چه واقعه‌ای سنگین و ظلمت طولانی محقق

می‌شد که اگر می‌شد دیگر به این سادگی مؤمنین دوباره قد علم نمی‌کردند. اگر آن واقعه صورت نمی‌گرفت، این تاریکی خیلی طولانی‌تر می‌شد، این ظلمت خیلی متراکم‌تر می‌شد. حضرت یک نورافکنی را در این تاریکی روشن کردند تا کسانی که ناامید شدند، با نگاه به این واقعه، حواسشان جمع بشود! و گرنه پیش از آن وقتی شب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام درب خانه‌ها می‌رفتند، این‌ها می‌گفتند: «علی جان، دیر آمدی، تمام شده. کاری نمی‌شود کرد. ما می‌دانیم حق با تو است، اما دیر آمدی، چه کنیم دیگر!» یعنی این نگاه ادراکی را خراب کرده بودند. جنگ سخت‌افزاری زیادی صورت نگرفت، اما آن حال غلبه روانی را ایجاد کردند.

ایجاد امید، جهاد امروز

الان در نظام کشور ما متاسفانه دشمن به دنبال ناامیدسازی است. آقا می‌فرمایند: اولین وظیفه امروز، امید ایجاد کردن است. جهاد امروز جوان ما، اولین جهادش امید ایجاد کردن است، چون این وقتی نباشد، هیچ سلاحی کاربرد ندارد. حتی شما الان ببینید، در جریان مقابله‌ای که جریان مقاومت دارد می‌کند، حرکات جبهه مقاومت خیلی تأثیرگذار است. این موشک‌ها و این خمپاره‌ها و این شلیک‌هایی که دارد، خیلی مؤثر است! دشمن با اینکه به ظاهر به نفعش است که تعداد کشته‌هایش و زخمی‌هایش و تخریب‌هایش (از حمله‌های حزب‌الله، حماس، جهاد اسلامی و یمن و عراق) نشان بدهد تا شاید به نفعش اجماع جهانی شکل بگیرد، اما چیزی از خسارت‌ها نشان نمی‌دهد! چرا؟ تا اثرش این باشد که نیروهای مقاومت احساس بکنند کارشان فایده‌ای هم نداشت. احساس بکنند این زدن‌ها و حملات لایذ همه‌اش به بیابان‌ها خورده، اثری ازش ندیدیم، هیچ بازدارندگی نداشت و دشمن ککش نگزید و برایش هیچ تنشی نداشت! در حالی که این کار دقیق آن‌هاست که هم مقاومت را تضعیف می‌کنند و هم سلطه خودشان را نشان می‌دهند که ما مسلط به مسئله هستیم و هیچ عقب نیامدیم.

در این واقعه اخیر، محورهای مقاومت با هم متحد شدند. این خودش از

عظیم‌ترین دستاوردهایی است که این‌ها هیچ‌گاه نمی‌خواستند محقق بشود؛ اما شکل‌گیری این اتحاد بین مقاومت و نیروهای مقاومت، این باعث شده که این دشمنان در یک منگنه‌ای قرار بگیرند. خودشان هم از اینکه این فعلشان، این اتحاد محور مقاومت را ایجاد کرد و از این به بعد این‌ها با هم مرتبطاند، خیلی ناراضی هستند و این برایشان خیلی سخت است.

خب، ما این را می‌خواستیم بگوییم اگر جنگ ادراکی است و اگر جنگ‌های آخرالزمان به سمت جنگ‌های ادراکی پیش می‌رود، وظیفه رهبران در این عرصه هم بیشتر می‌شود. چون در این شدت‌ها هدف‌گیری اصلی سلاح دشمن، به سمت ذهن ماست، به سمت فکر ماست؛ دنبال ایجاد یأس است، دنبال این است که کاری را که کرده چند برابر نشان بدهد و کاری را که ما کردیم چند برابر کم کند. لذا ما باید مراقب باشیم در مدیریت ادراک‌مان و فریب این ترفند را نخوریم.

جنگ ادراکی در جریان حضرت موسی علیه السلام

خب، برای اینکه یک مقداری مسئله را قرآنی‌تر بکنیم، چند آیه قرآن را ان شاءالله در محضرش هستیم. یکی از آن بحث‌ها این است که در جریان حضرت موسی علیه السلام که پیش آمد، خب، حضرت موسی علیه السلام توانسته یک حرکت عظیمی را شکل بدهد، بنی‌اسرائیل را با هم متحد بکند و حرکت بدهد تا از سلطه فرعون‌ی خارج بکند. حالا رسیده‌اند به دریا و مانده‌اند از این جا چه جور عبور کنند. لشکر دشمن هم پشت سر این‌ها حرکت کرده و آمده پشت سر این‌ها قرار گرفته. این جا جنگ ادراکی از درون خود لشکر بنی‌اسرائیل شکل می‌گیرد! **فَلَمَّا تَرَأَى الْجُمُعَانِ** وقتی که این دو لشکر به هم رسیدند و همدیگر را دیدند، یعنی فاصله خیلی کم شد، از درون قوم، یک عده گفتند **إِنَّا لَمَذْكُونَ** غافل گیر شدیم! وقتی این جریان غافل‌گیری در بین لشکر پیچید، ولوله ایجاد شد. لذا ضعیف شدند و اصلاً روحیه‌شان را از دست دادند. طرف می‌بیند لشکر دشمن با تمام تجهیزات دارد می‌آید و از طرف دیگر نگاه هم دریاست و قدرت عبور ندارند.

در این آیه می‌فرماید **كَذٰلِكَ وَاَوْثَنَاهَا بِبَنِي إِسْرَآئِيلَ**. ما تمام سرزمین مصر را به ارث به بنی‌اسرائیل دادیم. خب چه جوری به ارث دادیم؟ برای رسیدن به این **كَذٰلِكَ وَاَوْثَنَاهَا بِبَنِي إِسْرَآئِيلَ**، دنبالش می‌فرماید **فَاتَّبَعُوهُمْ مُّشْرِقِينَ** لشکر فرعون دنبال کردند قوم بنی‌اسرائیل را. **فَلَمَّا تَرَاۗءَى الْجَمْعَانِ** وقتی دو لشکر به هم رسیدند **فَلَمَّا تَرَاۗءَى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ** گفتند ما گیر افتادیم! موسی ﷺ ما را به تله انداخت. آن جا روحیه ثبات، مقاومت و این که دست خدا در کار است و اگر ولی الهی سردمدار کار ماست، پس خدا قدرت دارد، گفتمان اول نبود. بلکه گفتمان اول را کسانی که ضعیف النفس بودند ساختند و گفتند **إِنَّا لَمُدْرِكُونَ**.

یک دفعه خود موسی ﷺ مجبور شد این جا بیاید وسط و فرمود: **قَالَ كَلَّا**. چرا می‌گویید **إِنَّا لَمُدْرِكُونَ**؟ مگر خدا بن‌بست دارد؟! مگر این که یک طرف دریا باشد و یک طرف لشکر دشمن باشد، یعنی کار تمام شد؟! کی گفته خدا بن‌بست دارد؟! اگر ما به امر خدا حرکت کردیم و آمدم، حتما گشایش دارد. اما گشایشی که خدا ایجاد می‌کند، همیشه مطابق پیش‌بینی‌های ما نیست، بلکه فوق آن است. لذا موسی کلیم ﷺ می‌فرماید **قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ** خدا با «من» است. حتی نمی‌گوید خدا با «ما» است. چرا که بودن خدا با ما، ادراک می‌خواهد، باور می‌خواهد. این‌ها باور نداشتند که خدا با آن‌هاست.

دقت می‌کنید؟ چون موسی ﷺ را متهم کردند که تو ما را به تله انداختی، رهبر را مورد مواخذه قرار دادند. موسی در مقام دفاع دارد می‌گوید من به امر خدا آمدم و خدا با من است **قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي**. خدا با من است و **سَيَهْدِينِ**، راه باز می‌کند، راه نشان می‌دهد. او اگر اضطرار ما را ببیند، به ما نشان می‌دهد چه کار باید بکنیم. اضطرار یعنی کار به جایی رسید که یک طرف دریاست، یک طرف دشمن است! فاصله کم است، دارند می‌بینند دشمن را. نه این که صداش را می‌شنوند، بلکه دو لشکر همدیگر را دارند می‌بینند. دیگر فاصله‌ای نیست. وقتی دارند می‌بینند، دیگر فرصتی نیست که بخواهند فکر یک راهکار جدی باشند یا بخواهند بگویند حالا چه

کار نکنیم! تو این فاصله کم که اضطرار است، خدای سبحان یک دفعه گشایش ایجاد می‌کند!

ببینید شدت‌ها و ابتلائات به سمتی می‌رود که اوج محاصره را نشان می‌دهد، اوج انقطاع آن راه‌های عادی را نشان می‌دهد. به جایی می‌رسد تا آن حالت اعجاز الهی، آن حالت ربط الهی آشکار بشود. آن **إِنَّ مَعِيَ رَبِّي** ظاهر بشود و تبلور پیدا بکند. زمان ظهور و گشایش به این سمت دارد می‌رود. خب، به ما فرموده‌اند هرچه که در اقوام گذشته، به خصوص بنی‌اسرائیل، ایجاد شده، درامت اسلامی محقق خواهد شد و این‌ها برای شما تکرار خواهد شد. لذا این‌ها را خدا به عنوان وقایع تکرارپذیر دارد برای ما می‌گوید.

بعد دنبالش می‌فرماید **فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالظُّودِ الْعَظِيمِ** گفتیم عصا را به دریا بزن که حالا راهی باز می‌شود فوق پیش‌بینی شما! شما دنبال یک راه در خشکی بودید، دیدید راهی ندارد، اما خدا می‌گوید دریا را من برای شما خشک می‌کنم! آن هم نه یواش یواش، بلکه در یک آن! و نه یک راه، بلکه دوازده راه! چون قوم بنی‌اسرائیل دوازده قوم‌اند و برای اینکه سرعت حرکتشان تند باشد. طوری می‌شود که آب بین این راه‌ها، مثل کوه یخ بایستد. **كَالظُّودِ الْعَظِيمِ** مثل کوه بلند بایستد.

خب، این را ببینید، می‌فرماید: **وَأَرْزَلْنَا نَمَّ الْأَخْرَيْنَ وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَّعَهُ أَجْمَعِينَ** موسی و با آن کسانی که با او بودند را نجات دادیم. **نَمَّ الْأَخْرَيْنَ** یعنی بقیه را غرق کردیم. یعنی خدا ابتدا کار را به آن شدت می‌رساند تا مردم آن **مَعِيَ رَبِّي** را بیابند. چون رسیدن به این توحید مهم است. اصلاً خود نجات مهم نیست! رفتن از دریا و باز شدن دریا مهم نیست. اینکه آن جا چه وقایعی اتفاق بیفتد یا نیفتد؛ همه‌ی این‌ها مقدمه است. اصل و هدف در این جا این بوده که مردم برسند به این که خدا در کار است! خداوند این همه مقدمه‌چینی کرد، این همه حرکت و گیرافتادن و محاصره شدن و غیره را جور کرد تا برسند به این که خدا

در کار است. حالا می‌فرماید: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ** یعنی این یک آیه است برای راهنمایی حرکت شما، اما اکثرًا این را باور نخواهند کرد. **وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ**. می‌فرماید البته خدا هم عزیز است؛ عزیز یعنی نقطه‌زن، عزیز یعنی غالب، قدرتمند. می‌فرماید: عزیز رحیم، قدرتمند رحیم. یعنی در عین حالی که مردم پشت می‌کنند، خدا پشت نمی‌کند. در عین قدرت و غلبه‌اش، با مردم و مؤمنین رحیم است، کوتاهی‌های آن‌ها را نمی‌گیرد و اخذ نمی‌کند **وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ**.

بیان سنت ابتلاء در قرآن

نکته دیگری که در این جا آمده، می‌فرماید: **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ** فکر می‌کنید شما به بهشت می‌رسید و آن ابتلائات سختی که امت‌های گذشته پیدا کردند، به شما نمی‌رسد؟ بهشت، آن جلوه توحید است و بدین ترتیب ایام ظهور یک جلوه و تلاثی از بهشت است. لذا ما می‌توانیم بگوییم آیا این جا که می‌فرماید **أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ** یعنی شما به ظهور نمی‌رسید مگر این که **وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ** آن فتنه‌ها و سختی‌هایی که امت‌های سابق طی کردند، بر شما عارض بشود. می‌خواهم بگویم اگر ما دقت کنیم، خدا نمی‌خواهد ما را عذاب بدهد، خدا نمی‌خواهد ما را شکنجه کند، خدا نمی‌خواهد ما را گیر بندازد. بلکه خدا می‌خواهد ما را برساند به این که خدا در کار است.

حالا اگر قبل از اینکه این شدت‌ها به اوج سنگینش برسد، ما به این نکته برسیم یا این فهم در وجود رُئیون جامعه شکل بگیرد و آنان به این باور برسند، ورود به بهشت محقق شده و تمام آن وقایعی که قرار بود سخت بشود، برداشته می‌شود. این را روایت می‌فرماید. یعنی خدا می‌خواهد آن نتیجه محقق بشود، نه این که عذاب بدهد. اگر توانستند مؤمنین و رُئیون و جلوداران این راه را خلاصه بکنند، توانستند مسیر را میانبر بکنند، بعضی از این‌ها را حذف بکنند و زودتر به نتیجه برسند.

خدا می‌گوید من آن سختی‌ها را نمی‌آورم، دیگر مشکلات را ایجاد نمی‌کنم. پس می‌فرماید: **وَزَلَّيْنَا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ. اَيْنَ زُلَّيْنَا**، زلزله در تفکر و ادراک است. می‌فرماید: آن رسولی که در هر دوره‌ای بوده و مؤمنینی که با او بودند از خدا تقاضای فرج می‌کنند. مؤمنین بعضاً به مرتبه ناامیدی می‌رسند. بعضی‌ها هم به تبع رسول به دنبال گشایش و فرج هستند. لذا این عام است. **حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ** می‌گویند: کجاست پس نصر خدا؟ خب می‌فرماید: توقع این نباشد که قبل از **الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ** نصر خدا اتفاق بیفتد. چون نصر خدا یعنی این که بفهمیم خدا فقط در کار است. نصر خدا وقتی محقق می‌شود که در عین این که **وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ**، همه تجهیزات و فنون و فناوری‌ها و تجهیزات را آماده کردیم برای جنگ، اما نگاهمان این باشد که این‌ها وظیفه ماست که باید این قدم را برداریم؛ و گرنه اراده خدا فوق این حرف‌هاست. آن عظمت و قدرت الهی، آن راه گشاست؛ نه این موشک ما و حرکت ما! آن ایمان به خداست که راه گشاست. ببینید راه معلوم است. ما به دست خودمان برای خودمان سخت می‌کنیم. خودمان **الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ** را برای خودمان می‌خواهیم. اگر این باور در شما ایجاد بشود، آن‌ها برداشته می‌شود؛ خب این را خودتان ایجاد نکنید. اما اگر اختیاراً این باور توحیدی را ایجاد نکردید، باید حتماً کشیده بشود به جایی که این کمال اجباری هم شده، محقق بشود. باید به این کمال برسید. ظهور در این محقق می‌شود. خب، حالا این آیه ادامه‌ای هم دارد که **مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ** می‌فرماید نصر خدا خیلی نزدیک است. ما با دست خودمان دوش کردیم.

دست خدا در کار است!

در این آیه دیگر می‌فرماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ** یادتان باشد خدا با شما در جنگ احزاب چه کرد. جنگ احزاب یکی از جنگ‌هایی بود که تقریباً یقین شده بود که مسلمان‌ها کارشان تمام است. چرا؟ همه دشمنان از

یهودی‌ها گرفته تا مشرکین مکه و طوایف دیگر با هم متحد شدند، آمدند مدینه را محاصره کردند و پیغمبر برای اینکه بتوانند از مدینه دفاع بکنند، به پیشنهاد سلمان خندق کنده بودند تا این امکان دفاع حفظ بشود. یعنی برای مقابله، تفاوت نیروها خیلی زیاد بود.

حالا می‌فرماید: **ادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ** یادتان بماند. این هم یکی از بحث‌هاست که اگر خدا در جریانات قبل خودش را به ما بارها نشان داده، نشان داده که فرج را نزدیک می‌کند و سختی‌ها را کم می‌کند، این ذکر و یاد نصرت‌های الهی بودن، خودش مانع بروز مشکلات می‌شود. این جا هم امر می‌کند **ادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ** یاد این نعمت‌های نصرت بمانید! خود این فرج ایجاد می‌کند. خود این مانع آن مشکلات می‌شود. چرا که یادآوری این‌ها، آن باور توحیدی را ایجاد می‌کند. یک توحیدی در وجودمان شکل می‌دهد.

حالا می‌فرماید **ادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ** چنان شما را احاطه کرد؛ اما ما چه کار کردیم؟ **فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا** ما باد را مسلط کردیم بر آن‌ها **وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا** و لشکرهایی که دیده نمی‌شد. در جایی که شما ناامید شده بودید که دیگر محاصره شکل گرفته و کاری از ما بر نمی‌آید، ما این‌ها را مسلط کردیم بر دشمنان. منتها کی این محقق شد و مردم فهمیدند؟ در اوج اضطراری که در محاصره پیش آمد، نه ابتدای حمله. یعنی باید این باور شکل بگیرد که دیگر کاری از ما نمی‌آید! «کاری نمی‌آید» نه این که بنشینیم و کاری نکنیم! بلکه در حالی که ایستادیم و مقاومت می‌کنیم، می‌دانیم آنچه که ما داریم انجام می‌دهیم، در مقابل آن اراده الهی که اثر دارد، چیزی محسوب نمی‌شود! اراده اوست که می‌تواند این دست را دست خدا بکند؛ این تیر را تیر الهی بکند. **وَمَا زَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى** این تیر را به ظاهر تو انداختی، اما خدا می‌گوید من انداختم.

آن جا می‌فرماید که **فَاتْلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ** شما بکنید، خدا با دست شما آن‌ها را عذاب می‌کند. یعنی من دستم را دست خدا ببینم، فکرم را فکر خدا

ببینم، حرکت ما را حرکت خدا ببینم، به خودم نسبت ندهم. این‌ها خیلی عالی است! ما می‌خواهیم به سمت ظهور که یک حرکت فکری عظیم است، جلو برویم. دین می‌خواهد این حقیقت را ایجاد کند. انقطاع الی الله را ایجاد کند. جامعه را به خدا برساند، نمی‌خواهد جامعه فقط به رفاه برسد. رفاه هم می‌خواهد، اما فرع است. اصل رسیدن به آن توحید است.

لذا نهایتاً در آن آیه می‌فرماید: فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا. خدا شما را مسلط کرد زیرا خدا دارد تمام اعمال شما را می‌بیند. می‌فرماید إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ از پایین شهر و بالای شهر، از تمام اطراف، شما را محاصره کردند و این لشکر دشمن وارد شد. وَمِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ ببینید به این باید برسیم. می‌گوید وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ چشم‌ها وقتی که لشکر دشمن را دید، خیره شد از شدت عظمت آن‌ها و بزرگی و کثرت آن‌ها. این قدر چشم پرکن بود که انگار نمی‌توانست چشم بردارد. زَاغَتِ الْأَبْصَارُ. یک نوع ترس است، زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ قلب‌ها انگار به حنجره رسید. نفس‌هایشان قطع شد وَتَتَنُحُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا بدگمان شدید به خدا! گفتید پس خدا چه کاره است؟

خدا می‌خواهد به این‌جا برسند. ببینید، همه این آیات ما را می‌رساند به آن جایی که این‌ها به اوج اضطراب و ناامیدی از خود می‌رسند. البته باید از خود ناامید بشویم، نه این که کلا امید را از دست بدهیم. آن‌جا امید تازه بسته می‌شود به یک منبع لایزال انرژی و قدرت و قوت. می‌گوید: من می‌خواهم از این امیدهای محدود شما را بکشانم به امیدهای نامحدود! می‌خواهم از این قوای محدود بکشانم شما را به قوای نامحدود. این کاری است که کسی مثل حضرت زهرا (ع) انجام می‌دهد که پشتش خداست! لذا یک نفر نیست! لذا ترس ندارد! حضرت زینب (ع) در مجلس یزید غوغا به پا می‌کند. یک نفر نیست، یک زن اسیر نیست، یک زنی است که متصل است به آن باور قدرت الهی. لذا چون باور دارد، اصلاً ترسی ندارد، اصلاً

عقب‌نشینی نمی‌کند! خداوند می‌فرماید: می‌خواهم شما را به این جا برسانم. این نگاه را پیدا کنید. آن وقت آن جا **فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُودًا لَمْ تَرَوْهَا.**

نقش منافقان و وظیفه رِیّون

حالا اگر می‌خواهیم اسم‌مان در دایره رِیّون ثبت بشود؛ یعنی در دایره دغدغه‌مندانی که جلودار حرکت‌های فکری و نظامی هستند و می‌خواهند کاری بکنند؛ باید چگونه باشیم؟ هر ضربه‌ای از دشمن اول باید به این حلقه رِیّون بخورد و وقتی به این‌ها خورد، با یک درجه نازلی منتقل بشود به جامعه تا مردم حفظ بشوند. چون مردم ایمانشان ممکن است در رتبه ضعیف‌تری باشد و اگر این ضربه یک دفعه به آن‌ها بخواند بخورد، ممکن است ایمانشان را از دست بدهند (وَتُطْئُونَ بِاللَّهِ الطُّنُونًا). ممکن است به خدا بدگمان بشوند. این وظیفه رِیّون است که در این مرتبه گام بردارند.

دنبالش می‌فرماید: **وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** یک عده‌ای هم که منافق بودند، در این صحنه‌ها می‌گویند: دیدید؟! ما گفتیم خبری نیست! می‌فرماید: منافقین می‌گویند که **الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا**، هر چه خدا و پیغمبر گفته بودند، همش دروغ بود! دیدید! الان منتظر باشید که در شدت‌ها یک عده‌ای از درون جامعه بترسند، دلشان متزلزل بشود. یک عده هم همان‌طور که عرض کردیم، از بیرون کارشان این است که بترسانند. پس یک عده **وَتُطْئُونَ بِاللَّهِ الطُّنُونًا** هستند! این‌ها اهل ایمان‌اند. اما یک عده‌ای در این فرصت، آشکار می‌کنند آنچه که در درونشان بود. این‌ها منافقین‌اند!

این فاطمیه را ان‌شاءالله ما به این نگاه که داریم در ظرف آخرالزمانی قدم برمی‌داریم، اختصاص دهیم. ابتلائات با سرعت زیاد دارد ایجاد می‌شود. اگر بخواهیم حالمان در ارتباط با این ابتلائات مثل حال عادی باشد، زندگیمان زندگی عادی باشد، نمی‌توانیم از این ابتلائات سالم بیرون برویم! لذا باید آن حال انقطاع‌مان با خدا را رشد بدهیم، باور به خدا در زندگی‌مان و وجودمان را سرعت بدهیم. ببینیم چه تدبیری

بکنیم. یک کار خوب می‌تواند یادآوری آن نصرت‌های گذشته خدا که ما دیدیم و گفتنش برای اطرافیانی که ندیدند باشد. فرمود: **اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ**. این‌ها را یادآور شدن، باعث می‌شود کم‌کم دل‌ها محکم‌تر بشود. بنیان جامعه بر صبر و امید شکل بگیرد. ان شاء الله خداوند سبحان به ما این قدرت را بدهد که بتوانیم در این مسیر قدم برداریم.

| فایل صوتی جلسه |

جلسه چهارم



| اسکن کنید |



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



جلد سہم



خلاصه جلسات گذشته

بحثی که در این چند شب در محضر دوستان بزرگوار بودیم، این بود که ما یک «طرح قرآنی» برای امروزی که روزگار غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه هست، داریم که این را به عنوان یک طراحی ساختاری و محتوایی خدای سبحان ﷻ مطرح کرده است. عنوان طرح «طرح رَئیون» است که ذیل آیات شریفه سوره آل عمران مطرح شده است. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَكَأَيُّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَئِيُونٌ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا که حرف این‌ها (گروه رَئیون) و اثر وجودی از ناحیه این‌ها و حقیقت‌شان این است که لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ این‌ها هیچ‌گاه در راه خدا متزلزل نمی‌شوند. چه در درونشان وَمَا ضَعُفُوا، و چه در بیرون هم هیچ‌گاه عقب‌نشینی ندارند وَمَا اسْتَكَانُوا، این‌ها هیچ‌گاه شبهه تسلیم در موردشان وجود ندارد که وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ. این سه خصوصیت با صبر و مقاومت در وجودشان شکل می‌گیرد. لذا یک امر تشکیکی است. مراتب دارد و از یک جا شروع می‌شود و هی بالا می‌رود. این‌طور نیست که از اول در آخرین مرتبه باشد.

بعد عرض کردیم این که مَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ یعنی این‌ها ذره‌ای ناامیدی در دلشان ایجاد نمی‌شود. چون ناامیدی تزلزل است؛ ناامیدی وقتی در جایی باشد، تزلزل ایجاد می‌شود. همان‌طور که از کلام آقا استفاده کردیم که آقا فرمودند امروز جهاد اصلی و اولین جهاد و لازم‌ترین جهاد بر جوانان ما جهاد «امیدواری» است در مقابل حرکت دشمن که دنبال ناامیدسازی است. ناامیدسازی و امیدواری یک بحث بسیار گسترده دارد، به‌طوری که گاهی ما ناخواسته در حرف‌هایمان و افعال‌مان داریم ناامیدی را ترویج می‌کنیم. بدون اینکه بخواهیم سرباز دشمن می‌شویم. لذا باید خوب حریم امیدوار کردن و ناامید کردن را بشناسیم.

هیچ‌گاه نگفتن نقد و انتقاد مورد تأیید نبوده است. خداوند سلامتی و عزت بالاتر بدهد به رهبری ان‌شاءالله. شاید منتقدترین فرد در بحث‌های مختلف از مسئولین و نهادها خود ایشان است؛ اما هیچ‌گاه انتقادش ناامیدی به دنبال نمی‌آورد، بلکه دایم

انتقادش حرکت‌دهنده است و بلکه سرعت‌دهنده است و رفع مانع می‌کند. این انتقاد راه جدید پیش رو ایجاد می‌کند، نه این که فقط راه را خراب کند یا اینکه فقط بخواهد مانع ایجاد کند. انتقادش انتقام نیست، انتقادش مصلحانه است. اصلاح ایجاد می‌کند. خب این نگاه را در این شب‌ها عرض کردیم.

این‌ها در شب‌های گذشته عرض شد و الان می‌خواهم سیر بحث دستمان بیاید. بدین ترتیب، ضرب مفهوم رَیُّون در جریان امیدوارسازی و مقاومت و صبر، وظیفه الان ما را شکل می‌دهد. رَیُّون حلقه‌های دغدغه‌مندان بود؛ لشکر امیدواران بود؛ یعنی کسانی که خودشان به امید رسیده‌اند و نمی‌گذارند تزلزلی در وجودشان در هر حادثه سخت و سنگینی به وجود بیاید. **مَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** این‌ها نمی‌لرزند. چرا؟ چون که پشتوانه دارند. دیشب این را عرض کردیم که مطابق آیاتی که در محضرش بودیم، آنجا که در اوج شدت است و می‌فرماید **زُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ** این گروه رَیُّون تازه می‌گویند **مَتَى نَصُرَ اللَّهُ**. در آن شرایط نصرت را مطالبه می‌کنند و نمی‌گویند صبرا **اللَّهُ**. صبر از خداوند نمی‌خواهند، بلکه در اوج شدت، نصر را هم می‌خواهند. یعنی قانع به این نیستند که فقط دوام بیاورند، بلکه دنبال این هم هستند که پیروز بشوند. در همان حال این حالت تهاجمی را دارند. نه اینکه وارد حالت تدافعی بشوند و بگویند خدایا فقط قدرت تحملش را به ما بده. نصر را که می‌خواهد، یعنی خداوند تحمل را در رتبه قبل داده است.

رَیُّون، سیر بلای جامعه

روایتش را عرض کردیم که می‌فرمایند: خدای سبحان هر ابتلائی را که برای بندگان ایجاد کند، قبل از ابتلاء، قدرت مقاومت نسبت به آن و غلبه بر آن را در انسان قرار داده است؛ این سنت قطعی الهی است، والا این سبقت غضب بر رحمت می‌شود، در حالی که سنت الهی سبقت رحمت الهی بر غضب است. پس باید قدرت غلبه بر آن ابتلاء را خدا داده باشد تا ابتلاء بعدش بیاید، حتی آن ابتلائی که عقاب

است؛ یعنی می‌خواهد ما را تطهیر کند و نتیجه عمل بد خودمان بوده است. آن را هم انسان و اجتماع انسانی باید قدرت غلبه برش را داشته باشد.

قدرت غلبه جامعه برای تک‌تک افراد وضع نشده و ممکن است بعضی این توان برایشان نباشد، اما گفته‌اند که رَیُّون حلقه‌ای یا لشکری هستند که خودشان را سپر می‌کنند. اصطلاح قرآنی همین است. سپر می‌کنند تا ابتلاء به این‌ها بخورد و توان ابتلاء گرفته شود. سپر ماشین را دیده‌اید که چگونه کار می‌کند؟ به خاطر حالت فنریش، باعث کمترین ضربه به بدنه ماشین و به تبعش سرنشینان می‌شود. ایمان هم ضربه‌گیر است؛ رَیُّون با «اهل ایمان بودن» و «شدت ایمانشان» ضربه‌گیر اجتماعی ایجاد می‌کنند. یعنی هر جا حادثه‌ای می‌خواهد ایجاد بشود، این‌ها جلوی آن حادثه آماده‌اند که به این‌ها بخورد و این‌ها چون تحمل‌شان بالاتر است، صبر می‌کنند و بعد قدری به بقیه منتقل می‌شود. اگر از ابتدا آن ابتلاء بخواهد به همه منتقل بشود، شاید افراد ضعیف‌تر قدرت تحمل آن را نداشته باشند. اگر در جامعه‌ای گروه رپی نباشد و کسی جلودار این ابتلائات در کم کردن سختی‌اش نباشد، آن ابتلاء به همه منتقل می‌شود و چون همه قدرت تحمل ندارند، اجتماع آسیب می‌بیند.

پس رَیُّون چه کسانی هستند؟ کسانی که دغدغه‌مندند، می‌گویند ما برای این انقلاب حاضریم تا مرز جان‌فشانی جلو برویم. این قتال حتماً کشت و کشتار و جنگ نیست، بلکه مرز، جان‌فشانی است. می‌گوید اگر مشکل اقتصادی است، من حاضرم جلو بروم، ضربه اول به من بخورد. اگر مشکل جنگی و نظامی است، من حاضرم جلودار باشم. این می‌شود آن کسانی که حلقه میانی بین خدای سبحان و امام زمان با مردم قرار می‌گیرند که **كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا**. می‌فرماید شما را امت وسط قرار دادیم. در جای دیگر می‌فرماید **يَكُونُ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ**. شما شاهد بر مردم باشید و رسول بر شما شاهد باشد. یعنی یک دست‌گیری توسط رسول الله ﷺ از این‌ها می‌شود و بعد یک دست‌گیری این‌ها از مردم دارند. چقدر زیباست یعنی دستشان در دست پیغمبر است و از این طرف دست

مردم را گرفته‌اند و دارند حفظ می‌کنند. این نگاه حلقه میانی که رَئیون هستند. خب تا این‌جا قبلا هم را عرض کرده بودیم.

وعده امید بخش فرج

چون روز جمعه بوده و متعلق به امام زمان عجل الله تعالی فرجه و هم شام شهادت است و هم ادامه بحث رَئیون است، می‌خواستیم بحث رَئیون را به نحوی مرتبط کنیم با جریان امام زمان عجل الله تعالی فرجه و بحث ظهور.

ببینید در روایات یک روایت زیبایی است. من این روایت را بخوانم. این را علی بن یقطین نقل می‌کند از امام کاظم علیه السلام. علی بن یقطین همان وزیر دربار عباسیان است که از طرف امام کاظم علیه السلام مأموریت داشت در آن‌جا به مقام وزارت بماند و از روی تقیه آن‌جا باشد، بدون این که شناخته بشود.

در روایت دارد که پدر علی بن یقطین که یقطین است، به اصطلاح از مؤمنان نیست، مسلمان است اما به قول ما از شیعیان نیست. خلاصه یک بحثی بین‌شان شکل می‌گیرد. بین این پدر و پسر. این‌جا ابتدا امام کاظم علیه السلام قاعده و سنتی را به علی بن یقطین بیان می‌کند. بعد علی بن یقطین این سنت را یاد می‌گیرد و با پدرش در یک مباحثه‌ای را به کار می‌گیرد.

ببینید، علی می‌گوید امام کاظم علیه السلام به من فرمودند: **أَلَشَّيْعَةُ تُرَى بِالْأُمَانِي**. شیعیان با آرزوها و امیدها رشد می‌کنند. «تُرَى»، یعنی رشد کردن. حالا این را می‌گیرد. کد خیلی زیبایی است. بعد حالا ببینید چقدر زیبا استفاده‌اش می‌کند. **قَالَ يَاقُطِیْنُ، إِنَّ عَلِيَّ** پدرش با علی یک بار گفتگوش شده، پدرش می‌گوید: چرا یک چیزهایی در مورد ما گفتند دولت عباسیان بعدش هم محقق شد، ولی در مورد شما شیعیان یک چیزهایی گفته شده، در موردتان روایاتی است، ولی محقق نشده است؟ آن وعده‌هایی که به ما دادند که صاحب دولت می‌شوید، خب نهایتاً ما عباسیان صاحب دولت شدیم. دولت را به دست آوردیم. ولی شما از آن وعده‌هایی که بهتان داده‌اند، هیچ‌کدام محقق نشده است. چرا؟ یعنی می‌خواهد کنایه‌ای باشد

برایش که ببینید حرف‌هایی که در مورد شماست، معلوم است حرف‌های حسابی نیست.

بعد آن‌جا پسرش که از شیعیان امام کاظم علیه السلام است جوابی می‌دهد، می‌گوید: آن وعده‌هایی که از قبل در رابطه با شما داده شده بود که شما به حکومت می‌رسید، می‌دانید آن وعده‌ها را چه کسی گفته؟ آن‌ها را امامان ما گفته بودند وگرنه کسی خبر نداشت که شماها به حکومت می‌رسید. همش از یک جا آمده است. آن که به ما وعده دادند و آن که به شما وعده دادند، از یک جا نشئت گرفته است. لکن امر شما حاضر شد، وعده‌تان داده شد و تمام شد؛ اما امر ما دائماً برای ما امید ایجاد می‌کند. دائماً ما را با این امید که فرج در کار است، ظهور در کار است، دولت مهدوی در کار است و روزی خواهد آمد و قطعاً هم خواهد آمد و پیروزی برای مؤمنان است، امید می‌دهد. دائماً در هر مسئله‌ای که پیش می‌آید، ما امید داریم که به دنبالش ظهور محقق بشود. و به سبب همین امیدی که به ما داده‌اند هست که می‌دانیم امام‌مان هم در صحنه است؛ حاضر است و فعال است. نه این که امام در گوشه‌ای باشد. دوران غیبت، دوران گوشه‌نشینی و عزلت‌نشینی امام نیست، بلکه دوران حضور فعال‌تر امام است. منتها با این تفاوت که به تعبیر روایت جسم حضرت دیده نمی‌شود؛ و الا خودش مثل خورشید پشت ابر که قرص خورشید دیده نمی‌شود، اما نور خورشید تمامش طالع است و زمین روشن است، امام نیز تمام آثارش در کار است.

دوران غیبت، دوران رشد مومنین

این (دوران غیبت) عتاب و عقاب نیست، بلکه رشد است که ما ببینیم. اگر بدن امام را در گوشه‌ای می‌دیدیم، امام در یک جا بود، اما وقتی بدن غائب است و دیده نمی‌شود، و در عین حال اثر او در همه جا هست، انسان در هر جایی با این نور مرتبط است. لذا معرفت انسان نسبت به امام بالاتر می‌رود که امام را در هر جایی که هست، می‌بیند و این احساس نورانیت خورشید را درک می‌کند. این قرص خورشید

را ندیدن، بدن امام را ندیدن، یک مرتبه عالی‌تری از کمال است که انسان را مرتبط می‌کند با نظام امام و مأمومی که فوق نظام ظاهری است.

در دوران حضور حضرات معصومین اگر کسی می‌خواست خدمت امام معصوم^ع برسد، باید از شهرش حرکت می‌کرد به شهری که امام بود، در ساعتی که ممکن بود و ارتباط امکان‌پذیر بود، سؤالش را می‌کرد و پاسخش را می‌گرفت. اما به ما گفته‌اند دوران غیبت دورانی است که شما هر جا که باشید و هر لحظه که بخواهید، نیمه شب باشد، وسط روز باشد، هر لحظه و هر جا، امکان ارتباط با امام را دارید. یعنی وجود امام در صحنه فعال‌تر است. دوران حضور باشکوه‌تر است. منتها این شکوه خلاصه در بدن نشده است. بلکه فراتر از این، ارتباطش با همه علی‌السوا شده است. ببینید، این یک رتبه نزدیک‌تر شدن به آن جریان حقیقت ظهوری است که می‌خواهد محقق بشود.

در دوران ظهور جسم حضرت هم در کار هست، اما مردم ارتباطشان فقط در دایره جسم نیست. لذا روایت می‌فرماید: کسی که در دورترین نقطه عالم است، می‌بیند که نزدیک‌ترین فرد به امام است، با اینکه از جهت جسمی با امام ارتباطی ندارد. می‌گوید: کسی که در پشت کره زمین است، **مَدَّ اللَّهُ فِي بَصَرِهِ** خدای سبحان چشم‌ها را از این بستر ظاهری عبور می‌دهد. بصیرت‌ها باز می‌شود. سمع و بصر بازتر می‌شود. کلام امام را در هر گوشه‌ای که باشد، می‌شنود. امام را در هر جا که باشد، می‌بیند. می‌فرماید **بِلَا تَرِيبٍ**. یعنی نه با واسطه و ابزار. یک موقع کسی فکر نکند که این با ابزار است که مثلاً امروز این موبایل‌ها باشد. می‌گوید: بدون اینکه واسطه در کار باشد. این رشد است که در دوران غیبت دارد مرتبه‌اش برای ما ایجاد می‌شود. باور باید این بشود که امام حاضر است و ارتباط امکان‌پذیر است و راه باز است و دوران غیبت دوران رشد بالاتر است. در کافی شریف روایتی را از عمار ساباطی نقل می‌کند. رجوع بکنید، باب غیبت. آن‌جا عمار از امام کاظم علیه السلام یا از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت برای عمار ساباطی می‌گوید: عمار، دوران غیبت افضل

همه دوران‌هاست. هر عبادتی در دوران غیبت بالاترین اجرا را دارد. حضرت یکی یکی می‌شمارد و اسم می‌برد. مثلاً نماز اگر فردای باشد، این مقدار فضیلت نسبت به ایام دیگر دارد. اگر جماعت باشد، جور دیگر. یکی یکی می‌شمرد. بعد عمار می‌گوید: آقا، شما یک جوری برای من از دوران غیبت دارید حرف می‌زنید که من احساس می‌کنم از دوران ظهور هم این دوره بالاتر است! حضرت نمی‌گویند بهتر نیست، می‌فرمایند: برخی دوست ندارند کسانی که در این دوران غیبت به این کمال رسیدند، این کمال فراگیر بشود. یعنی همه به این رتبه برسند.

می‌فرماید تفاوت دوران غیبت با دوران ظهور در این نیست که دوران ظهور برای این افراد فضیلتش می‌رود بالاتر، نه. بلکه دوران ظهور این کمال و فضیلت فراگیرتر می‌شود. می‌فرمایند: مگر دوست نداری همه به این کمال برسند؟ پس از این جهت برتر است! چقدر زیباست. یعنی اگر دوران غیبت را دوران حضور فعال امام در نظر بگیریم که این دوران، می‌خواهد جامعه را از مرحله ارتباط با بدن امام عبور بدهد؛ خب، این عبور چگونه صورت می‌گیرد؟ به این صورت که رِئِیون به عنوان «مقدمه الجیش»، به عنوان لشکر جلودار، با این نگاه به محضر حضرت برسند و ارتباط بگیرند و با همدیگر حلقه‌شان را شکل بدهند.

امکان وقوع ناگهانی فرج

در این روایت که عرض شد، علی بن یقطین گفت که ما با این وعده امیدوارانه قطعی هیچ‌گاه کم نمی‌آوریم. وعده شما تمام شد، بعد از این دیگر چیزی برای شما نیست. دیگر امیدی ندارید. وقتی حاکمیت بنی عباس برچیده شد، دیگر این‌ها امیدی به حاکمیت نداشتند. تمام شده بود. اما ما هیچ‌گاه ناامیدی برایمان ایجاد نمی‌شود، چون یقین داریم که این حاکمیت برای ما قطعی است و وقتی محقق بشود، پایان‌پذیر نیست. این امید دائماً ما را زنده نگه داشته است.

لذا به ما گفتند هر لحظه منتظر باشید. نگفتند که دویست سال دیگر، نگفتند سیصد سال دیگر، نگفتند هزار سال دیگر؛ بلکه تعبیر روایت شریف این است که

می‌فرماید همان‌طور که موسی علیه السلام برای آتش آوردن رفت، اما مبعوث شد به رسالت اولی العظمی و خدا با او صحبت کرد، فرج هم رخ خواهد داد. او که برای صحبت نرفته بود، اما یک دفعه این بعثت تحقق پیدا کرد. همان‌جا روایت می‌فرماید که أَضْلَخَ اللَّهُ أَمْرَ وَلِيِّهِ فِي لَيْلَةٍ. یعنی همه آن لوازمی که لازم است تا ظهور محقق بشود، در یک شب امکان دارد محقق بشود. اگر انسان با این نگاه امیدوارانه به آن حقیقت ظهور نگاه بکند، این که تمام وقایع ذکر شده، تحت اراده و قدرت الهی است، آشکار می‌شود.

چقدر مثال‌ها زیباست. امیرالمؤمنین علیه السلام در این روایت دارد مثال می‌زند. می‌فرمایند مثالش این است که موسی علیه السلام رفت آتش بیاورد، مبعوث به رسالت شد. یا در روایت دارد که بلقیس رفت از سلیمان علیه السلام خبر بیاورد که ببیند می‌شود یا او مصالحه کند یا نه، اما به او ایمان آورد و همه مملکتش را تسلیم او کرد. یا مثلاً سحره فرعون که آمدند با موسی علیه السلام مقابله کنند تا برای فرعون عزت ایجاد کنند. اما همه ساکت شدند و برخدای موسی علیه السلام ایمان آوردند. ببینید، قصد این‌ها عزت فرعون بود، اما کاری که در همان ساعت محقق شد، چه بود؟ ایمان این‌ها، آن‌هم تا مرز شهادت! آل فرعون گفتند شما را می‌کشیم و آن‌ها گفتند تو فقط بربدن ما مسلط هستی. ما نمی‌ترسیم دیگر. حالا که ایمان آوردیم، دیگه هیچ چیزی برایمان ترسناک نیست. او گفت به بدترین صورت شما را می‌کشم. با شکنجه دست و پایتان را خلاف جهت قطع می‌کنم. یعنی دست راست را با پای چپ می‌بُرَم تا دو روز طول بکشد و خون از شما برود و با شکنجه بمیرید. گفتند لَا صَبْرَ. یعنی ما دیگر نمی‌ترسیم. این خیلی زیباست!

ما نیز همین باور را داریم که با نگاه الهی در حوادث جاری که در حال وقوع است، اگر ما وظیفه‌مان را انجام بدهیم، خدای سبحان این قدرت را دارد که سحره فرعون را بکند لشکر خدا. قدرت دارد که بلقیس را که یک حاکمیت قوی بود، تسلیم سلیمان علیه السلام بکند و بدون هیچ درگیری هم این اتفاق انجام بشود. قدرت دارد که یک

موسی کلیمی رحمته‌الله را که در شب بعثتش، یک گمشده سرمازده بود، تبدیل کند به بزرگترین رسول اولوالعزم تا زمان خودش. خداوند این چنین قدرت دارد که عالم را مورد تأثیر قرار بدهد. اگر ما باور به قدرت خدا پیدا کنیم، خیلی نگاه متفاوت می‌شود. در حقیقت خدای سبحان می‌خواهد با ابتلائات آخرالزمان ما را ببرد به سمت خودش تا نهایتاً چه بشود؟ تا باور کنیم فقط خداوند در کار است. این باور باید در ما ایجاد بشود.

ارتباط با امام معصوم در دوره غیبت

حالا در روایت می‌فرمایند که حضرت حجت عجل‌الله‌فرجه وقتی ظهور می‌کند، **عَرَفَهُ صَالِحٌ وَ ظَالِحٌ**. هر کسی، چه صالحین چه طالحین، یعنی چه درست‌کاران و چه زشت‌کاران، حضرت را می‌شناسند و برای آن‌ها آشناست. چگونه از قبل آشناست؟ در روایات ما، این است که در زیارت جامعه می‌فرماید: **إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوَّلُهُ وَ أَصْلُهُ وَ قَرْعُهُ وَ مَعْدِنُهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ**. وقتی ذکر خیر می‌شود، شما اهل بیت علیهم‌السلام و امامان ما، اول و اوسط و آخر و معدن و اصل و فرع خیر هستید. می‌فرماید: هر حسنه‌ای که هر کسی چنگ می‌زند، هر عمل خوبی که هر کسی دست می‌اندازد و انجام می‌دهد، هر عمل صالحی سرچشمه‌اش این ولایت است.

یعنی شما در این نظام فکری، وقتی که صبح از خواب بلند می‌شوید تا شب که می‌خواهید بخوابید، هر ارتباطی که می‌خواهید برقرار کنید و هر حسنه‌ای که جلو پایتان قرار می‌گیرد، ارتباط با امام است و ظهور اوست. این ما هستیم که این‌ها را گسسته و جدا از هم می‌بینیم. فکر می‌کنیم فقط یک کار خوب است. در حالی که یک سلام به خانواده، یک خوش‌رویی که انسان صبح نشان می‌دهد، یک با نشاط سر کار آمدن، امیدوارانه آمدن و امثال این‌ها، هر کدامشان القای امام است و این خیلی زیباست. در ادامه می‌فرماید: همین عمل صالح که مثل شاخه متصل است به درخت و تنه ولایت، شما را می‌رساند به ولی معصوم علیه‌السلام.

یا امام صادق علیه‌السلام در روایت شریفی می‌فرماید: **نَحْنُ أَضَلُّ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْهُ**

فُرُوعُ كُلِّ بَرٍّ. ما اصل هر خوبی هستیم و همه ابواب خوبی از شاخه‌های ماست. بعد مثال می‌زنند. می‌فرمایند: مثلاً توحید؛ اعتقاد به توحید هم از ما نشأت می‌گیرد. بعد دنبالش، الصلاة، الصیام، الزکات، الحج، حسن الخلق، حسن المجاورت و... تمام این‌ها حقیقتش ارتباط با ماست. این‌ها شاخه‌های ماست.

اگر ما در کشورمان باور کردیم که هر کار خیری ارتباط با امام است و ما را می‌رساند به تنه ولایت که حقیقت امام است، آن موقع غیبت معنا می‌دهد؟ اصلاً دیگر می‌شود جایی باشد که امام آن‌جا نباشد؟ می‌شود لحظه‌ای باشد که من امکان ارتباط با امام را نداشته باشم؟ آیا در آن لحظه یک کار خیر می‌شود انجام داد؟ کار خیر هم می‌دانید که لازمه‌اش صرفاً وجود دیگران نیست. اگر هیچ‌کس نبود هم می‌توانم حداقل یک نیت خوب در ذهنم ایجاد کنم. می‌توانم یک ذکر در آن حالت داشته باشم. خب همه این کارهای در ظاهر کوچک و فردی، ارتباط با امام است. چه برسد به اینکه در نظام اجتماعی اعمالی مثل خیرخواه بودن نسبت به دیگران، امید ایجاد کردن و ... انجام بشود.

ما باید باور کنیم که خداوند تشکیلات عظیمی را در دوران غیبت قرار داده تا ما را برساند به جریان ظهور و ظهور هم فقط آمدن امام و صرفاً اجرای عدالت نیست؛ بلکه بردن انسان به یک موطنِ عالی معرفتی هم هست که انسان را به یک کمال عالی می‌خواهد برساند. آن کمال عالی هم، همان مرحله عبور از سلطه بدن و احکام بدن است. تا امام در آن احکام بدن شکسته نشود. در حقیقت تا زمانی که در وجود ما، این که امام را همه جا حاضر ببینیم اتفاق نیافتد، نتیجه مطلوب حاصل نمی‌شود.

بعد می‌فرماید: نه فقط اعمال صالح ارتباط با امام است، زیباتر این است که صالحین (یعنی کسانی که کار خوبی کرده‌اند)، همه آینه‌هایی هستند که دارند امام را نشان می‌دهند. هر کدام به قدر عمل صالحی که دارند. یعنی شما به هر کسی که نگاه می‌کنید، با این نگاه چی می‌بینید؟ به قدر عمل صالحی که دارد، وجود مبارک امام را می‌بینید. آن وقت می‌دانید اگر جامعه با این نگاه به همدیگر نگاه کنند، اگر

بدی‌ای هم در جامعه محقق شود، شرح صدر انسان در تحملش بالاتر می‌رود. به عشق امام، به خاطر این که آن شخص یک کار خوبی هم داشته و به آن جهت امام نما بوده، من به عشق آن ازش می‌گذرم.

روایت شریفی از امام عسکری علیه السلام نقل شده است که شخصی در زمان رسول‌الله صلی الله علیه و آله رفت بدهی‌اش را بدهد. خب، باید هم می‌داد، وظیفه‌اش هم بود، اما بدهی‌اش را در یک پوششی انجام داد. می‌فرماید: وقتی رفت بدهی‌اش را بدهد به آن شخص طلبکار، چون از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بود، گفت: آدمم بدهی‌ام را بدهم. اما چون تو شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام هستی، با شوق آدمم بدهم. قرض گرفتن گرفتنش راحت است، ولی ادا کردنش سخت است دیگر. چون بدهی را آدم سخت پس می‌دهد؛ اما این گفت با شوق آدمم قرضم را ادا کنم. آن طرف هم گفت: چون تو شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل ولایت و محبتی، بدهی‌ام را به تو بخشیدم و نه فقط بخشیدم، اگر بیشتر هم می‌خواهی به عشق امیرالمؤمنین علیه السلام از مال من می‌توانی داشته باشی!

بعد آن‌جا وقتی در روز قیامت صحنه عرضه اعمال بود، هی سیئات پشت سیئات بود روی کفه اعمال این فرد. گفتند: حسنه‌ات کو؟ او هم گفت: من حسنه یادم نمی‌آید داشته باشم. امام عسکری علیه السلام نقل می‌کنند از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که خدا می‌فرماید: اگر تو یادت نمی‌آید، ما یادمان نرفته است! بعد می‌گوید: یک ورق صغیره می‌گذارند در کفه حسنه‌اتش و یک دفعه این کفه آن‌چنان سنگین می‌شود که آن کفه سیئات در مقابلش سبک می‌شود. بعد به او می‌گویند همراه با دیگران برو در بهشت. مردم می‌پرسند: خدایا، سیئاتش را شناختیم. اما این چه بود که یک دفعه با وجود کوچکی‌اش این اثر را داشت؟

آن‌جا خدای سبحان می‌فرماید که این عمل ساده که باید هم انجام می‌داد (پرداخت بدهی)، چون گره خورد به ظهور ولایت، اعتقادش آمد در عملش و این عمل را این چنین سنگین کرد. این خیلی بحث دقیقی است. یک موقع من یک

عمل را انجام می‌دهم که در مقام عمل سنگین است. اما یک موقع، یک عمل را انجام می‌دهم که متصل به اعتقادی وزین است و آن اعتقاد، ولایت است. این عمل اگر گره خورد به ولایت، آن وقت چه می‌شود؟ یک عملش می‌تواند این جور اثرگذار در وجود شما باشد و شما را متحول بکند. حالا حساب کنید که چه می‌شود اگر انسان همه اعمالش را در شبانه‌روز، با این نگاه که ارتباط با ولی دارد و در محضرولی قرار دارد و از او نشأت گرفته است و به او عرضه می‌شود، ببیند.

شرط رسیدن به مرتبه ظهور

اگر انسان صالحین و درست‌کاران را مطابق آن چه گفتیم، از جهت صالح بودنشان، ظهور وجود مبارک حضرت حجت عجله الله تعالی فرجه ببیند، این نگاه و این تفکر ولایی در محیط جامعه چه پیوستگی‌ای می‌تواند ایجاد کند؟ این را باید ابتدا حلقه‌های رتبیون محقق بکنند که ان شاء الله شماها هستید؛ تا بعد عموم مردم وقتی که می‌بینند حال شما را و آن نشاط شما را و آن امید شما را و آن ارتباطات و نگاه شما را به دیگران، ببینند که چه نگاه زیبایی است و چه رفتار عالی است و این چه زندگی با نشاطی است که هیچ حادثه‌ای این را نمی‌شکند و اصلاً ما دنبال همین هستیم!

من طریق عملی‌اش را امشب برای شما عرض کردم که رابطه‌مان را با اعمال صالح و با صالحین که ظهور امام‌اند چه گونه قرار بدهیم. گفتیم عشق ما به صالحین، خدمت ما به صالحین، محبت ما به صالحین هم از این سنخ باشد که این‌ها را چگونه ببینیم؟ آینه و طلعت امام ببینیم که در واقع دارند امام را نمایان می‌کنند. حتی اگر بدی‌هایی دارند، حتماً یک خوبی‌هایی هم دارند که به عشق آن خوبی‌ها می‌توانیم از بدی‌ها راحت‌تر عبور کنیم.

جامعه‌ای که با این نگاه به همدیگر نگاه کنند، این جامعه امیدوار می‌شود. این جامعه قابل رخنه نمی‌شود. اما جامعه‌ای که به بدبینی، به انحصار، به گسست، به جدایی و از هم پاشیدگی کشیده بشود، این جامعه به هر بهانه‌ای می‌تواند از هم بپاشد، چون پیوندی و اتصالی نیست. جامعه‌ای که پیوندش با پیوند امام و ولی

مستحکم باشد، این جامعه غیرقابل گسست و نفوذ است. در زمان حضرت زهرا علیها السلام توانستند جامعه را بشکنند و رابطه‌اش با ولی قطع کردند که سقیفه آن‌طور محقق شد و بعد فاطمیه برای ما پیش آمد. این وقایع ناگوار در اثر جدا شدن جامعه از ولی بود. مردم ولی را ندیدند، ارتباطشان با ولی گسسته شد و وقتی گسسته شد، جامعه شکست‌پذیر شد.

أَلَا لَعْنَتُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.



بِأَيِّ مَنَاقِبٍ شَهِدَا

| فایل صوتی جلسه |

جاسک پنجم



| اسکن کنید |



بیتابان و دانشجو



بیامشاقباشهدا



